

سرمایه، با ز تولید گسترده، کل سرمایه اجتماعی و حتی قانون گرایش نزولی نرخ سود، مارکس نیازی به دخالت دادن مسئله سرمایه های متعدد و عامل رقابت ندارد. ما رگس اینها را از مفروضات عمومی خود در باره کل سرمایه اجتماعی و ماهیت عمومی نمونه وار سرمایه استنتاج میکند.

با توجه به اینکه معنی کلمه "فرض" و هم ضمیر "خود" روشن است، ما رگس در "یادداشت درباره واگنر" درباره مبدا استنتاجات خود مینویسد:

در نظراول من از "مقولات" بنا بر این از مقوله ارزش ارزش حرکت نمیکنم، و بنا بر این آنها را بدنبال یکدیگر "نچیده ام" نقطه آغاز من ساده ترین شکل اجتماعی است که در آن محصول کار در جا معده کنونی خود را ارائه میکند و این "کالا" است. (۵)

اگر نقطه آغاز کالا باشد در پاپین خواهیم دید که ناب ترین شیوه تولید کالایی با تعدد سرمایه ملازمه دارد.

سرمایه کل اجتماعی مفهومی است که تنها از سرمایه های در رقابت تجزیه یافته است، و سرمایه کل اجتماعی تنها از بهم نهاده شدن و وحدت سرمایه های متعدد میتواند متعین و مصداق یابد، بنا بر این ما رگس مقوله سرمایه کسب اجتماعی را از "مفروضات عمومی خود" نیز ابیده است بلکه همانطور که خودش میگوید از "غنی ترین توسعه" روابط شیوه تولید کالایی یعنی از عینیت تعدد سرمایه ها تصور کرده است. ساخت کا پیتال نیز بنا بر همان مشی روش اقتصاد سیاسی ما رگس شکل گرفته است. و پروسه تفکر خود را از تعینات یعنی از مشخص شروع کرده است یعنی از موجودیت واقعی آحاد سرمایه از سرمایه منتزع شده عام. و بعد از کشف بسیط ترین مقوله یعنی ارزش، تمامی منطق تئوری خود را تا بررسی مقولات مشخص فی المثل گرایش نزولی نرخ سود پی گرفته است (۶). در واقع سبک تشریح مطلب است نه روش تحقیق که برای حکمت بصورت "مفروضات خود" ما رگس جلوه میکند:

این نکته که ملا بدیهی است که سبک تشریح مطالب با بد صریحا از اسلوب تحقیق متفاوت باشد. تحقیق وظیفه دارد موضوع مورد مطالعه را در تمام جزئیات آن بدست آورد و اشکال مختلف تحول آنرا تجزیه کرده و رتببساط درونی آنرا کشف نماید. تنها پس از آنجا ما بین کار است که حرکت واقعی میتواند با سبک بیانی که مقتضی است تشریح

گردد، وقتی در این کا رتوفیق حاصل شود زندگی مادی
بصورت معنوی آن منعکس گردد ممکن است اینطور نمود
کند که گویا با یافته‌یی غیر تجربی سروکار است. (۷)

در این بحث روش‌شناختی علیه سوئیزی و بتلهایم در ابتدا آذرین بدرستی
معتقد است که "سرمایه اجتماعی یا سرمایه" بطور عام نیز یک مفهوم مجرد است که با
انتزاع از رقابت و تعدد سرمایه‌ها بدست می‌آید. "اما با توضیحات غلطی که
اضافه می‌کند این بحث روش‌شناختی را آنچنان پیش می‌برد که نتایج دلخواه‌یی
از آن استنتاج می‌کند، مینویسد:

سرمایه بطور عام ماهیت سرمایه است، منتزع از اینک
در سطح واقعیت سرمایه به شکل سرمایه پولی یا سرمایه
صنعتی یا ... ظاهر شود. ماهیت مشترک همه اشکال و اجزاء
سرمایه، سرمایه بطور عام است، یا به بیان دقیق تر
ویژگی‌ای که هر شکل معین سرمایه از خود بروز میدهد (مثلا
ویژگی‌های متفاوت سرمایه در گردش و سرمایه ثابت) در
حقیقت تجلی برخی از خصوصیات مفهوم عام سرمایه (سرمایه
اجتماعی) است.

در یک جا سرمایه عام تجرید از رقابت و تعدد سرمایه‌ها است و در جای دیگر
سرمایه عام ماهیت سرمایه است، این ما ننند آنست که گفته شود سرمایه ماهیت سرمایه
است. زیرا مقوله "سرمایه خود را ساکلی و عام است، یا اینکه گفته شود انسان بطور
عام ماهیت انسان است، از آنجا که پرویز و فریدون و غیره هر یک دارای وجود
انسانی اند مقوله "انسان عام تجرید شده وجوه مشترک مصداقهای آن یعنی پرویز و
فریدون و غیره است. با ذکر این که انسان عام ماهیت انسان است ذره‌ای درباره
ماهیت انسان گفته نشده است. سخن کوتاه، بحث تعیین ماهیت انسانی را به هستی
شناسی مارکسیستی و دانش انسان‌شناسی واکذاریم، بنا به مارکس سرمایه (و در
نتیجه ماهیت آن) یک رابطه اجتماعی است. قبل از همه رابطه میان صاحبان و سائل تولید
و صاحبان نیروی کار "اگر شکل خاصی از سرمایه را از کیفیات واقعی آن جدا سازیم و تنها
بر محتوای آن تا کیدورزیم ... در این صورت ... سرمایه بصورت یک شیئی متمرکز شده
است نه بصورت یک رابطه ... [اما] سرمایه یک رابطه مادی نیست بلکه یک روندی
است که در لحظات مختلف خود همیشه سرمایه است." (۸)

بدون چنین رابطه‌ای ارزش‌زایی و ارزش‌افزایی سرمایه و در نتیجه قانون
ارزش نیز محو خواهد شد. این رابطه سرمایه‌یی (که مارکس تا کیدو را از نوع رابطه
میان برده‌دار و برده‌شیت) را میتوان نه تنها میان خریدار و فروشنده نیروی
کار بلکه بین خود خریدار و نیروی کار یعنی سرمایه‌داران نیز تعمیم داد، با این

موضوع خواهیم پرداخت، اما اینجا با ذکر این نکته ضروریست که حکمت و آذین روش تحقیق ما رکس در مورد قانون ارزش و توضیح چگونگی کارکرد قانون را با قابلیت انطباق یا عدم انطباق این قانون با شیوه تولید یک فرماسیون اقتصادی - اجتماعی که موضوع مشخص تحقیق است همسنگ قرار میدهند، آنها حرکت دوسویه از مشخص به مجرد و از مجرد به مشخص را یک طرفه می پندارند. منصور حکمت قبول دارد که:

رقابت را بطلان است که در آن قوانین ذاتی سرمایه

مادیت و فعلیت پیدا میکند.

و از قول ما رکس نقل میکند:

"رقابت انکشاف بالفعل سرمایه است، توسط رقابت

آنچه که مربوط به ذات سرمایه است، بصورت یک ضرورت

خارجی برای سرمایه منفرد درمی آید، آنچه که مربوط به

مفهوم سرمایه است، به شکل ضرورتی خارجی برای شیوه

تولید مبتنی بر سرمایه ظاهر میشود.

ولی بعد اضافه میکند:

"مفروض گرفتن "رقابت برای تبیین قوانین

اقتصادی سرمایه داری دقیقاً همان اشتباهی است که

بتلهایم و سوئیزی هر دو مرتکب میشوند، ... از آنرو که

قوانین سرمایه داری از ذات سرمایه، از مفهوم سرمایه

و خلقت عام ناشی میشوند ...

آذین نیز همین گونه استدلال میکند:

... ما رکس نشان میدهد که چگونه قوانین عام و

بنیادی سرمایه، از وراء کارکرد "چند سرمایه" خود را اعمال میکنند.

سوئیزی و امثال او، که متد ما رکس را در کا پیتال به

درستی در نیافته اند، از همین قسمت بررسی ما رکس دچار

این برداشت اشتباه میگردند که گویا بدون رقابت و "چند

سرمایه" قوانین سرمایه داری دیگر حاکمیت ندارند.

سوئیزی بنا بر پنداشت خود معتقد است که علیرغم آنکه در شوروی تعدد سرمایه

و رقابت وجود ندارد و بنا بر این علیرغم آنکه آنجا را نمیتوان سرمایه داری نامید

لیکن محتوای ساختار نظام آن بر رابطه سرمایه - کار مبتنی است. حکمت و

آذین با آنکه ظاهراً "مادیت و فعلیت" یافتن قوانین ذاتی سرمایه را بشکل

رقابت می پذیرند بجای پاسخی در مورد چگونگی این مادیت و فعلیت یافتن سرمایه

در جامعه معینی یعنی شوروی در سراسر بحث، خود را به بررسی متد ما رکس در باره

ساخت تئوری سرمایه مشغول کرده اند، آنها متدبررسی قوانین و تجربیات سطح بالای اقتصاد سیاسی را جای تحلیل متدیک واقعیت مشخص قرار میدهند. بحث سوشیزی و بتلهایم بر سر سرمایه داری بودن یک جامعه، خاص یعنی شوروی است نه بر سر قوانین ذاتی سرمایه، مفهوم سرمایه و خصلت عام آن. این ما نشانده نیست که بر سر گیاه بودن یا جانور بودن موجودی اختلاف نظر وجود دارد ولی بجای آغاز کردن از تمایزات نمودی حیوان و گیاه، به توضیح قوانین ذاتی و مفهوم ارگانیسم عالی بپردازیم. یا برای تشخیص نمک از شکر و یا از هردانه، بلوری سفید رنگی مقدما به توضیح قوانین ترکیب ملکولی اجسام در شیمی بپردازیم. کارکرد قانون را که با بیان مجدد خود قانون اثبات نمیکند، یا پدایشان داد، به مشخص یا پد مقدما مشخص برخورد کرد. "روش اقتصاد سیاسی ما رکس" هم چنین آغاز میکند. (۹)

برای شنا در دریا نمیتوان از عمق آن آغاز کرد، برعکس میبایست از سطح به عمق فرو رفت. مفهوم متکی به مصداق است و از آن نتیجه میشود نه برعکس. اختلاف نظر در مورد جامعه شوروی بر سر این نیست که آیا قوانین سرمایه ذات سرمایه، از مفهوم سرمایه و خصلت عام سرمایه ناشی میشوند یا نه، اظها را ت کلی و همانگویی های نظیر اینکه:

آنچه مشخص کننده ذات شیوه تولید سرمایه داریست
در تحلیل ما رکس از بررسی مقوله سرمایه اجتماعاتی
(سرمایه عام) بدست میاید و قوانین و گرایشهای عمومی
و بنیادی شیوه تولید سرمایه داری به هیچوجه متکی بر
فرض وجود رقابت یا چند "سرمایه" نیست، ...

ذره های از گره مسئله را نمیگشاید. بحث بر سر اینست که آیا اساسا این قوانین و شیوه تولید سرمایه داری در فرماسیون جامعه یی بنام شوروی جا ریست یا نه. این را نمیتوان نخست از مفهوم سرمایه استنتاج کرد، آذرین در مقاله، خـــود میگوید:

روشن است که برای توضیح تا موتما میک پدیده، تنها
بررسی ماهیت آن و کشف قانونمندی پاهای آن کفایت
نمیکند، بلکه میباید چگونگی بروز این واقعیات بنیادی
در سطح پدیده نیز توضیح داده شود.

ولی قدمی برای نزدیک شدن به "چگونگی بروز این واقعیات بنیادی" را بر نمیدارد. زیرا هما نطور که گفتیم عمق را ابتدا میبایست از سطح پیمود و فقط در "عالم" بازی با مقولات میتوان ابتدا بساکن از عمق به سطح آمد. (۱۰)

حکمت در بحث از ترکیب ارگانیک سرمایه نیز به همین شیوه به بحث میپردازد. از یک سو به شیوه تحلیل عمومی ما رکس اشاره میکند و از سوی دیگر می افزاید که:

اما در جهان واقع، این قانون خود را از مجرای رقابت به آحاد سرمایه تحمیل میکند، سرمایه‌ای که بخواهد در عرصه رقابت باقی بماند ناگزیر است مدا و ما به نسبت سرمایه - کا خود بیا فزاید، ... این قانون از رقابت ناشی نشده است و از لحاظ تحلیلی نیا زمند وجود سرمایه‌های متعدد در رقابت آنها نیست.

در اینجا نیز او به این نکته توجه ندارد که اساس بحث پیرامون تحلیل خود قانون نیست، بل درباره آن "جهان واقع" است که این قانون خود را از مجرای رقابت تحمیل میکند. او میگوید "رقابت با رابطه" کا روسرما به در سطح یکسانی قرار ندارد. درست بهمین خاطر نشان دادن رقابت به سطح تجرید مشخص نزدیک است و اینجا است مبدا حرکت برای اثبات وجود رابطه کا روسرما به در شوروی. اینکه رابطه کا روسرما به "بنا به تحلیل ما رکس مقدم بر رقابت" است، اثبات سرمایه - داری بودن جامعه معینی نمیتواند باشد. درمی اندیشه مجرد مقدم از مو - خور استنتاج میشود. برای اثبات وجود مقوله بسیط کا روسرما به و در نتیجه شیوه تولید کا لایی سرمایه داری در هر جا معینی نظیر شوروی ناگزیر میباشد به توضیح دواعی اصلی که در کنار هم از خصوصیات جامعه سرمایه داری اندپر داخت :

- ۱- جدایی تولیدکنندگان از مالکیت وسایل تولید،
 - ۲- رقابت میان سرمایه ها، "رقابت علی الاصول در سرشت سرمایه است، خصلت اساسی رقابت همان تاثیر متقابل تمامی سرمایه ها است یعنی گرا پشی ذاتی که گویی از بیرون تحمیل میشود، (سرمایه یکی نیست و تنها بصورت سرمایه های بسیا ر میتواند وجود داشته باشد. و بهمین دلیل تحت تاثیر کنش و واکنش تمامی سرمایه ها است.)" (۱۱)
- برای آنکه مبادله و تولید کا لایی خصلت مادی مسلط شیوه تولید جامعه شود وجود تولیدکنندگان و فروشندگان متعدد ضروریست. از طریق تعدد تولیدکنندگان است که کاراجتماعی لازم که ارزش مبادله کالاها را تعیین میکند معین میشود. اگر تنها یک فروشنده و یک خریدار در رابطه مبادله ای قرار گیرند، از آنجا که انحصار فروش در دست یک نفر قرار دارد و برای خریدار تقریباً یک امکان انتخاب وجود دارد در این حالت کار مجرد نهفته در کالاها به تنهایی تعیین کننده ارزش مبادله آنها نیست، چنین است مثلاً در اشکال پیشین سرمایه (پیش از آنکه سرمایه معارف با زمان اقتصادی جدید شود)، یعنی سرمایه تجاری و ربائی، در سرمایه تجاری پیش سرمایه داری خرید برای گرانتر فروختن بوده است. وجود تولیدکنندگان مختلف و رابطه رقابتی میان آنها بر سرقیمتها پیشرفته ترین شکلی است که قانون ارزش بواقع در آن عمل میکند.

آذرین میگوید:

برخلاف آنچه سوشیزی - و امثال او - می پندارند،
در یک سرمایه داری رقابتی این تمایل و انگیزه ما حبان
سرمایه های مستقل از یکدیگر به رقابت نیست که "انباشت
سرمایه" را حتی متحقق میکند، برعکس این الزام سرمایه
به انباشت و ذات خود افزایی سرمایه است که به شکل تمایل
به رقابت - حتی علیرغم نیت شخصی - در ما حبان سرمایه
مستقل بروز میابد.

در یک لحظه برخلاف نظر مارکس و مطابق تصور آذرین سرمایه را نه به
صورت رابطه اجتماعی یعنی رابطه میان انسانها (رابطه بیسی
سرمایه دار و کارگر و رابطه میان خود سرمایه داران) بلکه محتوای
مرده آنرا یعنی خالص ترین شکل آن؛ مقداری پول، یا کوهی از
وسایل تولید و یا انبوهی از کالا را در نظر بگیرید، در این حالت بنا به
وظیفه ابدی و مقدسی که برای مقوله "ما قبل نوحی" (۱۲) "انباشت سرمایه"
وجود دارد، سرمایه همچنان بحرکت ذات خود افزایی خود در کالبد
این اشیای مرده ادامه میدهد، در این رستاخیز، مردگان جای
زندگان را میگیرند. بناگهان طبقات اجتماعی محو میشوند، و
مقوله علمی اقتصاد سیاسی: "کار مرده" جای "کار زنده" را
میگیرد، و دومی رنگ می بازد، تئوری مارکسی فتنش کالا و پول باطل
میشود. در نتیجه تمامی گناه رنجهای انسانهای تحت ستم و
استثمار متوجه ذات خبیث مقولات انباشت و غیره میگردد (گرچه
در این حالت استثمار نیز دیگری معنی میشود)، ایدئولوژی سلطه خود
را بر تئوری علمی برقرار میکند. اینست نتایج ایدئولوژیک یک
قراشت اکونومیستی "کاپیتال".

اما درک دیگری از انباشت سرمایه: الحاق دائمی افزایش به سرمایه
پیش ریخته و تبدیل این افزایش ارزش به سرمایه، انباشت سرمایه است. بخشی از
افزایش ارزش در شرایط عادی و غیر بحرانی پیوسته به سرمایه موجود الحاق میشود،
سرمایه تنها از این طریق میتواند خود را در مقام سرمایه حفظ و باز تولید کند.
بنا بر این شتاب بی وقفه سرمایه برای انباشت بخاطر انباشت روح پویای
سرمایه داری است، اما سرمایه در شخصیت سرمایه دار متجلی میشود "سرمایه دار
سرمایه شخصیت یافته است"، انباشت برای وی از آنرو به هدف تبدیل میشود که
وسیله دستیابی به نرخ سود بیشتر و سودی مازاد بر سود متوسط است. مفهوم سود
متوسط حامل میانگین نرخهای مختلف سود برای سرمایه های متعدد است. انباشت

با زتاب مبارزه، مرگ وزندگی میان سرمایه‌داران مختلف است. به منظور افزایش نرخ سود یا جلوگیری از افت آن سرمایه‌دار پیشرو پیوسته مجبور است که با ابداعات فنی تولید و افزایش با آوری خود را متحول کند. هر نوآوری و روش جدید تولید که موجب افزایش با آوری کا گردد از جانب رقبای مورد تاسی قرار خواهد گرفت. از اینرو ناچار همگی میبایست آنچنان به دیگرگونی در فنون تولید خود و در نتیجه افزایش با آوری کا به پیردا زندگی ارزش کالاهایشان با تغییرات در کاراجتماعی لازم انطباق یابند. از اینجا بخوبی آشکا راست که رقابت و انباشت بی یکدیگر معنی وهویت خود را از دست خواهند داد. انباشت برای انباشت مسابقه، ما را تون بی - پایانی است که در تمام لحظات هدفی جز پیشی گرفتن از دیگران ندارد. (۱۳)

سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی میان سرمایه‌دار و کارگرشعاع نفوذ خود را میان سرمایه‌داران نیز شعمیم میدهد. این رابطه میان سرمایه‌داران هنگامی بخوبی آشکا راست که میان سرمایه‌های مختلف با آوری‌های مختلف بر سرقیعتها یعنی بر سر توزیع اضافه ارزش کل اجتماعی و همچنین میان اشکال مختلف سرمایه مبارزه در میگیرد. بویژه در دوره‌های بحرانی سرمایه‌داری که رابطه برادرانه میان سرمایه‌داران به مبارزه خصمانه و بی رحمانه‌ای برای فرار از زیانها و فروریختن آواران بر سر رقبای بدل میشود. با اختلاف میان سرمایه، مولد و سرمایه پولی بر سر نرخهای بالای بهره اعتبارات بهنگام بحران، و یا در تقسیم ثروتهای جهانی و جنگهای میان کشورهای سرمایه‌داری. "رابطه سرمایه بی فقط بدانجهت در روند تولید نمایان میگردد که این رابطه بخودی خود در عمل دوران، در شرایط اقتصادی ذاتا متفاویتی که تحت آن خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار میگیرند و در مناسبات طبقاتی آنها وجود دارد. (۱۴) از این رو سرمایه تنها بصورت سرمایه‌ها وجود دارد.

انباشت بدون رقابت همان اندازه قابل تصور است که قهرمان بی رقیب. آنکه میخواهد سرمایه‌داری شوروی را اثبات کند، نخست با بدروند انباشت سرمایه‌دارانه و تبعیت این روند را از قوانین قهری رقابت در آنجا توضیح دهد تا بتواند به اثبات رابطه کا رو سرمایه‌برسد. ما رکس در کا پیتال بررسی هیچ جامعه معینی را هدف قرار نداده بود، حال آنکه در اینجا با یک جامعه معین سروکار است. آذرین از قول ما رکس میگوید:

واکنون موقع تحقیق آن نیست که چگونه و به چه نحو قوانین ذاتی تولید سرمایه‌داری در حرکت خارجی سرمایه تجلی میکند و خویشتن را به مثابه قوانین قهری رقابت تحمیل مینمایند، و با لنتیجه ما نند علت محرکه در ضمیر انفرادی فرد در سوخ میکنند. ولی این نکته از هم اکنون

مسلم است که تحلیل علمی رقابت هنگامی امکان -

پذیراست که ماهیت درونی سرما به درک شده باشد ...

برای خواننده‌یی که با تئوری سرمایه‌داری مارکس آشناست ماهیت درونی سرما به معنی چگونگی کارکرد قانون ارزش و ارزش زائی نیروی کار به مثابه یک کالا در پروسه تولید برایش درک شده مفروض است. در آنجا مارکس در صدد آنست که این ماهیت درونی یعنی خود قانون را توضیح دهد. بنا بر این این امر از پیش مسلم است که اگر جامعه‌یی سرمایه‌داری باشد خود بخود میبایست ماهیت درونی اش مبتنی بر رابطه کار و سرمایه باشد. درحالی که حکمت و آذرین برخلاف تصورشان مانند سوئیزی بر سر اثبات یا نفی سرمایه‌داری بودن شوروی را بدون هیچ استدلالی اثبات شده فرض کرده‌اند.

حکمت میگوید: "مناسبات اقتصادی در شوروی به همان اعتبار وجود رابطه کار و مزدی یعنی رابطه کار و سرمایه کا پیتالیستی است". (۱۵) و در جای دیگر:

اینجا دیگر تعدد سرما به نیست که بطور عینی ارزش مبادله را ضروری میکند، بلکه این واقعیت است که همه محصولات حاصل پروسه کار پیتالیستی هستند که در آن کار کالا است.

مسئله مرکزی بحث اثبات همین خلط کالایی بودن نیروی کار است و تا زمانی که این مسئله اثبات نشود خلاصی از این دور باطل وجود ندارد: شوروی جامعه‌یی سرمایه‌داریست بنا بر این نیروی کار در آنجا کالا است، چون در شوروی نیروی کار کالا است بر این سرما به‌داریست. آذرین نیز به همین سیاق استدلال میکنند:

وجود رابطه کار و مزدی، به ثروت اجتماعی ای که در شوروی ایجاد میشود خلط سرما به می بخشد و تمام مقولات و قوانین عام سرمایه‌داری را بر اقامت دو جامعه شوروی حاکم میکند.

او هم از مفروضات اثبات نشده "رابطه کار و مزدی" خلط سرما به‌یی بودن ثروت اجتماعی در کشور شوروی را اثبات شده فرض میکند، خرید و فروش برده نیز خرید و فروش کالا است. پرواضح است که از خرید و فروش برده نیز استفاده از ارزش مصرف نیروی کار را مورد نظر است. ولی این فروش و خرید یکباره و دایمی نیروی کار است و با خرید و فروش نیروی کار در جامعه سرمایه‌داری متفاوت است. در شیوه تولید برده‌داری نیز بردگان به کارگران فاقد وسایل تولیدند، و کار اضافی تحویل میدهند. ولی یکی از تعامیلات اساسی میان این دو

شیوه اینست که بیکر برده یکبار به طور قطع و برای همیشه بعنوان کالا فروخته می شود، اما کارگر نه تن خویش را بلکه نیروی کار خود را به مثابه کالا می فروشد. این تما یز زمانی با رز می شود که صاحب نیروی کار خود را نه به یک خریدار بلکه همان طور که ما رکس تا کید می کند به خریداران قابل تعویض و آنهم برای مدت معینی بفروشد.

"تأبعت اقتصادي او بوسيله بازفروش ادواري خوشتن، بوسيله تعویض انفرادي اربابان مزدبده و نوسانات قیمت بازار کار فرا هم شود و آنرا به پوشاندن" (۱۶) نظریه اینکه حکمت و آذریین بحث خود را بر مبنای ما رکس متمرکز کرده اند، و صرفاً بر کالایی بودن نیروی کار در شوروی بانا دیده انگاشتن یکی از دورکن سرمایه داری یعنی رقابت پامی فشارند، برای ادامه بحث لازمست نقل قول کاملی از ما رکس ذکر شود.

مبادله کالا بخودی خود هیچگونه رابطه وابستگی، جز آنچه از ماهیت خاص خود مبادله سرچشمه میگیرد، ایجاد نمی کند. با مسلمیت این امر، نیروی کار فقط هنگامی میتواند به صورت کالای در بازار ظاهر شود که دارنده اش یعنی شخصی که این نیرو را از او ست آنرا به مثابه کالا در بازار عرضه میکند یا بفروشد. برای اینکه دارنده، نیروی کار بتواند آنرا مانند کالای بفروشد لازمست که وی این نیرو را در اختیار داشته باشد و بنا بر این مالک آزاد توانایی کار خود و شخصی خود را بشود. به همین سبب در قوانین مختلف حداکثری برای قرارداد کار مقرر شده است. در کلیه قوانین ملتها بی که نزد آنها کار آزاد است شرایط فسخ قرارداد نیز پیش بینی شده است... (زیر نویس از ما رکس) وی و دارنده پول در بازار بیکدیگر برمی خورند و مانند کالایان متساوی الحقوق با یکدیگر در ارتباط قرار میگیرند و تنها از این جهت با یکدیگر تفاوت دارند که از لحاظ حقوقی اشخاصی هستند که بر یکدیگر دارند. بنا بر این برای تبدیل پول سرمایه ما صاحب پول با پدر بازار کارها کارگر آزاد که بدو معنی آزاد باشد بیاید، کارگری که به مثابه شخصی آزاد اختیار نیروی کار خود را مانند کالای متعلق بخود داشته باشد و از سوی دیگر بنا بر کالای دیگری برای فروش در اختیار داشته باشد یعنی به خلا و مجرد، آزاد از هر چیزی باشد

که برای تحقق بخشیدن به نیروی کارش لازمست. (۱۷)

اینجا ست که بدون بحساب آوردن رقابت (صرف نظرا ز داخل و خارجی) با توجه به کنترل کامل دولتی اقتصاد شوروی یعنی با توجه به حذف " اربابان مزد بده قابل تعویض" و در نتیجه فقدان " شرایط فسخ قرارداد" میان کارفرما و کارگر، تنظیم پیش میزان تولید کالاهای مصرفی مطابق مجموع دستمزدها، حقوقها و فقدان ارتش ذخیره کار دیگر هیچ نشانی از بازار نیروی کار سرمایه داری باقی نمی ماند. چنین بازاری در آنجا وجود ندارد. در آنجا رابطه عرضه و تقاضای بازار نیروی کار که خود تحت نوسانات انباشت قرارداد دارد، نیست که تعیین کننده نرخ دستمزدها باشد، بلکه از طرف دولت نرخ درجه بندی دستمزدها براساس کیفیت، موضوع کار، حوزه، کارویژه گیهای منطقه ای تعیین میشود. هیچ محدوده زمانی نیز برای فسخ قرارداد تعیین نمی شود. این در واقع بیشتر بفروش خود نزدیکتر است تا فروش نیروی کار. تحلیلی چنین که بدون توجه به سطح و بی اعتنا به رقابت از ابتدا می خواهد عمق را تعمیق کند، بجای جامعه سرمایه داری از جامعه برده داری سرپرون خواهد آورد.

با در نظر گرفتن رقابت "در توصیف سرمایه داری" بعنوان عامل "زائیدو نا درست" (۱۸) در واقع بنابه مثال تونی کلیم (۱۹) نه بایک جامعه سرمایه داری بلکه بایک جامعه صنعتی لیکن با ساختار طبقاتی دوران فرا عنه در مصر و پرویم، و جامعه شوروی بمثابه کارگاه بزرگی می نماید که تقسیم کار درون آن نیز مبتنی بر همان تقسیم کار در یک کارگاه واحد است. برای افزایش نرخ سود، سرمایه داران میبایست پیوسته هزینه تولید خود را با یکدیگر مقایسه کرده و از طریق کاهش هزینه تولید که یکی از اجزاء آن استثمای نیروی کار است موجودیت خود را بمشاسا به سرمایه دار حفظ کنند. رقابت در واقع همین عمل مقایسه هزینه تولید و کاهش آن است. با حذف این عامل نیروی محرک تولید تحلیل خواهد رفت، تداوم انباشت متوقف خواهد شد و تولید به رکود خواهد انجامید.

سوشیزی بر رقابت ازاد بعنوان یک رکن شیوه تولید سرمایه داری اصرار دارد و حکمت در تقابل با او بمنظور اثبات "زائیدو نا درست بودن رکن دوم سوشیزی در توصیف سرمایه داری" (۲۰) به اشکال رقابت انحصاری و تعدد سرمایه داران تولید سرمایه داری جهانی توجه می کند. او برای اینکه باین موضوع نیز اشاره کرده با شدیک پراگمتهای اختصاص میدهد:

بعبارت دیگر امروز تنها از طریق رقابت نیست که سرمایه با خود بصورت سرمایه مواجه و در رو میشود. دولتها، بر مبنای سیاستهای اقتصادی از پیشی [؟] (ولسوا ناشی از رقابت در مقیاس جهانی که روسیه نیز گما پیش

تابع آن است.)، تا حدود زیادی نقش نماینده و سخنگوی
کل سرمایه اجتماعی و اوضاع عمومی انباشت سرمایه را
 برعهده گرفته اند. (۲۱)

این پیرامنتز و کلمات "ولو" و "نیز کما بیش" حاکی از آنست که رقابت جهانی
 نیز برای حکمت هیچ نقش اساسی در توضیح سرمایه داری بودن شوروی بازی نمی کند.
 میتوان جزیره ای را در نظر گرفت که در آن تعدادی کارگر فاقد وسایل تولید و تنها
 یک مالک وسایل تولید با اصطلاح بنام سرمایه دار وجود دارد. اوطی روند تولید از
 نیروی کارگران مزدور خود رزشی اضافه بر ارزش پرداختی به کارگران بیسرون
 میکند. بخشی از این اضافه ارزش را برای ترمیم استهلاک وسایل تولید اختصاص
 میدهد. بخش دیگر را هم برای مصرف شخصی خویش بکار میبرد. مصرف کارگران بصورت
 جنسی پرداخت میشود. نه سرمایه دار دیگری و در نتیجه نه رقابتی در داخل این
 جزیره وجود دارد، و نه ارتباطی با خارج از جزیره (مگر "کما بیش"). بنا بر این
 انگیزه ای هم برای توسعه و تکامل وسایل تولید و در نتیجه انباشت گسترده و بخاطر
 انباشت باقی نمی ماند. اساساً این دیگر تولید کالایی نیست. در اینجا مبادله ای
 انجام نمی گیرد، این جا معده در اساس یک همبستگی صنعتی است، نه یک جا معده
 سرمایه داری، که اتفاقی "ولو کما بیش" با همبستگی دیگری جناسی مبادله میکند.
 بدون شک سالیان دراز است که دوران رقابت آزاد سپری شده است. روند انباشت
 در مسیر خود و بویژه در تنفسگاهها بیش یعنی بحرانهای سرمایه داری پیوسته از تعداد
 سرمایه های انفرادی بنفع تمرکز آن در دستهای کمتری می گذارد. مارکس اینرا
 از خیلی پیش، پیش بینی کرده بود: "در روزگار ما نیروی کشش متقابل کلی
 سرمایه های انفرادی اعمال میکنند و گرایش بسوی تمرکز، زورمندتر از گذشته
 است... چنانچه تمام سرمایه ها بی که در رشته ی معینی گذارده شده است بصورت
 سرمایه ی واحدی درآید در آن صورت تمرکز بسوی لاترین حدود خود می رسد. هنگامی
 جا معده ی معینی با این سرحد میرسد که مجموع سرمایه اجتماعی خواه در دست سرمایه دار
 واحد و یا در دست شرکت سرمایه داری واحدی متحد شده باشد." (۲۲) اما حتی اگر تمام سرمایه
 اجتماعی در دست سرمایه دار واحدی گرد آید، از آنجا که مدتهاست سرمایه داری از حالت منطقه ای
 خارج شده و جهان شمول گردیده است، رقابت میان انحصارات با همان نیرویی که
 محرک رقابت آزاد بود بعنوان رکن دوم و غیر زائد برای سرمایه داری بکار خود
 مشغول است. اگر رقابت جهانی بعنوان عاملی نه تنها زائد بلکه کم اهمیت ملاحظه
 شود تحلیل صحیح دولتهای ملی کشورهای سرمایه داری نیز امکان پذیر نخواهد بود.
بنا بر این بدون بحساب آوردن شکل جهانی رقابت بعنوان "رکن دوم"
 سرمایه داری هیچ تئوری ای قادر نخواهد بود سرمایه داری بودن شوروی را اثبات
 کند، و چگونگی انباشت بخاطر انباشت را در آن جا توضیح دهد. انباشت بخاطر

انباشت که بیان دیگری از ترکیب فنی سرمایه‌هاست (۲۳) وابسته به شرایطی است که سرمایه‌داران مختلف (خواه در یک جامعه و خواه در مقیاس جهان) بمنظور افزایش نرخ سود خود، هزینه تولید خود را با یکدیگر مورد مقایسه قرار دهند. و به افزایش باآوری کار خود بیا فزایند. رکن اصلی در این مقایسه، که بمنظور کاهش هزینه‌ی تولید انجام میگیرد، محاسبه‌ی میزان استثمار نیروی کار و مقایسه آن با رقبا است. در عرصه سرمایه‌داری انحصاری دولتی این مقایسه و رقابت علاوه بر محدوده ملی در عرصه جهان میان باآوری تولید کشورهای مختلف نیز عملاً رخ میدهد. پیتربینزدرباره خصلت اقتصادی تسلیحاتی شوروی و رابطه رقابتی آن با تولید خارج از کشور میگوید:

برای فرمانروایان شوروی مطرح نیست که در خیال جهاندازه ارزشهای مصرفی انبار می‌سازند، مهم چگونگی مقایسه این ارزشهای مصرفی با ارزشهای مصرفی دیگر است که اقتصاد تسلیحاتی آمریکا انباشته کرده است. با مقایسه ارزشهای مصرفی با یکدیگر، آنها دیگر نه ارزش مصرفی بلکه تبدیل به ارزش مبادله‌ای میشوند؛ ارزش آنها از این پس نه وابسته به کیفیت ذاتی آنها بلکه وابسته به رابطه آنها به تولید کل سیستم جهانی است. نگرانی بسیار حاکمان شوروی حاکی از آنست که تمامی محاسبات آنان تحت سلطه همان عوام ملی اند که انحصارات غرب درگیر آنند. سخن از میزان رشد برای آنان سنجیدن میزان رشد با غرب در نظر است. از اینرو آنان نه نگران بازدهی کار بلکه در مقایسه با غرب به شدت نگران باآوری کار و نرخ پایین ابداعات خویش اند. (۲۴)

این رکن دوم که برای حکمت بصورت امری "فرعی" و نیز "کما بیش" در میان شوروی و کشورهای سرمایه‌داری غرب وجود دارد، رکن غیرقابل انفکاک از عامل اول یعنی خلع بدکارگران از وسایل تولید در شوروی است. با تاکید بر عامل اول یعنی جدائی کارگران از مالکیت و وسایل تولید و با نادیده گرفتن رقابت شیوه تولید جامعه شوروی هر چه باشد، سرمایه‌داری نخواهد بود. (۲۵)

یادداشتها:

- ۱- تمام تاکیدهای دو خطی [در طول متن] از طرف من و تاکیدهای یک خطی از طرف دیگران است.
- ۲- نشریه مانتلی ریویوشماره‌های ۴ و ۳ تا بهستان ۱۹۸۵، به ترجمه فارسی ایسن مباحثه در زمینه بسوی سوسیالیسم "ما رکیسم و مسئله شوروی"، شماره ۱، و همچنین

به مقالات منصور حکمت: "در حاشیه" مباحثات اخیر سوئیزی و بتلها یم" و ایچ-آذرین: "سرمایه داری شوروی و مباحثه اخیر سوئیزی - بتلها یم" صفحات ۸۸ و ۹۴ رجوع کنید.

۲- پاسخ منصور حکمت حاوی نظریات او در باره "ماهیت انقلاب اکثرو شرايط سرنوشت ساز انقلاب سوسیالیستی نیز میشود که نقد جداگانه ای میطلبد.

۴- کاپیتال، جلد اول، ص ۵۱

۵- نقل از Ernest Mandel, Der Spätkapitalismus، ص ۱۶.

۶- به گروندریسه "روش اقتصاد سیاسی" رجوع شود.

۷- کاپیتال، جلد اول، پی گفتار چاپ دوم، [صفحه ۶۰]

۸- گروندریسه معادل این نقل قول در صفحه ۲۱۷ ترجمه فارسی و صفحه ۲۵۸ ترجمه انگلیسی گروندریسه آمده است

۹- به گروندریسه، ص ۲۷ رجوع شود.

۱۰- "هگل دچار این توهم شد که واقعیت را نتیجه اندیشه پی متمرکز بر خویش که سرگرم تعمق در اندیشگی خویش و حرکت خویش را از خود دارد، بداند..." گروندریسه، ص ۲۷

۱۱- گروندریسه، ص ۴۰۱

۱۲- اصطلاح مارکس علیه هگل، گروندریسه، روش اقتصاد سیاسی.

۱۳- "... آنچه در نزد اندوختگرهوی و هوس انفرادی بنظر میرسد در نزد سرمایه دار نتیجه مکانیسم اجتماعی است که وی فقط یکی از چرخهای محرک آنست. علاوه بر این، رشد تولید سرمایه داری، افزایش دائمی سرمایه ای را که در یک موسسه گذاشته شده است، بضرورتی مبدل میکند و رقابت موجب میشود که قوانین ملزوم شیوه تولید سرمایه داری مانند قوانین قاهره ای که از خارج تحمیل شده اند بدوش هر سرمایه دار منفرد یا زگردند. رقابت او را وادار میکند که مستمرا سرمایه اش را بسط دهد تا بتواند آنرا نگه دارد و فقط بحد انباشت فزاینده است که وی میتواند به بسط سرمایه بپردازد." کاپیتال، جلد اول ص ۵۳۶-۵۳۵

۱۴- کاپیتال، جلد دوم، ص ۴۳

۱۵- بولتن شماره ۱۴، ص ۱۲۳ و ۱۲۴

۱۶- کاپیتال، جلد اول [صفحه ؟]

۱۷- کاپیتال، جلد اول، ص ۱۸۰ و ۱۸۱

۱۸- رجوع کنید به مقاله حکمت، همانجا.

۱۹- تونی کلیم، سرمایه داری دولتی در شوروی

۲۰- حکمت، همانجا

۲۱- همانجا، ص ۱۲۳

۲۲- کاپیتال، جلد اول، ص ۵۶۸

۲۳- "هنگامیکه پایه‌های عا‌م‌سیتم سرمایه‌داری مفروض باشد، هر با ر در جریــــان انباشت نقطه‌ای در میرسد که تکامل با آوری کار را جتماعی نیرومندترین اهرم انباشت می‌گردد." کاپیتال، جلد اول، ص ۵۶۴

۲۴- Theory of State Capitalism

۲۵- از مفاد این بحث بوضوح برمی آید که نویسنده خود معتقد به وجود سیستم سرمایه‌داری دولتی در شوروی است.

www.KetabFarsi.com

یکبار دیگر دربارهٔ سرمایه، مکان رقابت، و سرمایه‌داری دولتی (نقدیک پاسخ)

ایرج آذرین

نظریاتی که امروزه در آنچه "اقتصاد مارکسیستی" نامیده می‌شود رایج و مسلط اند عمدتاً در این توافق دارند که عامل رقابت و بازاریک مشخصه بنیادی و لاینفک شیوه تولید سرمایه‌داری است. ایدئولوگ‌های اردوگاه شوروی، تروتسکیست‌های معتقد به دوران تاریخی گذار، و مارکسیست‌های دانشگاهی در اروپا و آمریکا در مورد این نکته توافق کامل دارند. موضع سیاسی متفاوتی که در هر مورد زیربنا و فلسفه وجودی چنین نظریات "علمی" اقتصادی‌ای را تشکیل می‌دهد در اینجا مورد نظر نیست. از نظر علمی و اقتصادی مسأله، وجه مشترک کلیه این دیدگاه‌ها عبارتست از تحریف آمپریمیستی متد مارکس، و تنزل دادن انتقاد انقلابی مارکس از سرمایه‌داری به یک مجموعه از احکام پوزیتویستی درباره نحوه کارکرد سرمایه.

در تقابل با این دیدگاه‌ها، دو مقاله از رفیق منصور حکمت و من (که در رابطه با آخرین پلحیک سوئیزی - بتلهایم نگاشته شده‌اند) استدلال می‌کنند که در تبیین مارکس از سرمایه، رقابت یک عامل اصلی در تعیین قوانین بنیادی شیوه تولید سرمایه‌داری نیست، و به این اعتبار فقدان رقابت در اقتصاد برنامه‌داری، مانع شوروی، نمیتواند موجبی برای نفی سلطه سرمایه در جامعه محسوب گردد. (۱) مقالات ما تلاش کرده‌اند تا نشان دهند چرا و چگونه مارکس سرمایه‌داری را به اعتبار استثماری طبقه کارگر (وجود کارمزدی) با زشناخته و تناقضات آن را تبیین کرده است. اینکه امروزه تشریح و دفاع از مواضع مارکس بدیع و بدعت بنظر آید و با انتقاد و ایراد مواجه گردد، البته واقعیتی است که تنها تسلط انواع تحریفات بورژوازی در آلمان طبقه کارگر، انواع تحریفات در سوسیالیسم، را منعکس میکند؛ واقعیتی که برای تفهیم سر آن میباید به استقبالش رفت.

نوشته آقای نورائی در نقد مقالات ما (۲) بطور قابل پیش‌بینی‌ای تحت

تا شیر همین دیدگاه‌های آمپرسیستی رایج است (وفی الواقع باید گفت نمونه ناپخته و مغشوشی از چنین دیدگاه‌ها نیست، و متاسفانه از بهترین مدافعانشان نیست). ایشان چنان که گویی شاهد وقوع جرمی بوده‌اند مینویسند: "... ایرج آذرین و منصور حکمت ... منکر نقش رقابت بعنوان جزء لاینفک شیوه تولید سرمایه‌داری شده‌اند." واقعیت اینست که ما "منکر" نشده‌ایم، بلکه، به‌مراه ما رکس، به‌چنین نقش لاینفکی برای رقابت در سرمایه‌داری قائل نیستیم. و چون دور از عقل بنظر می‌آید که دوتن ده‌ها صفحه را سیاه‌کنند و طی آن فقط "منکر" چیزی شوند، هرکس آن دو مقاله را خوانده‌هم باشد دستکم خواهد پرسید که اینها چه استدلالاتی برای نظرات خود دارند؟ اما آقای نورایی در حقیقت تا انتهای نوشته خود هیچیک از استدالات ما را اثبات بررسی نمی‌کند، بلکه تنها ضد استدلال‌هایی را که اینجا و آنجا در توضیح "رقابت لاینفک" یافت می‌شوند تکرار می‌کند، و متاسفانه مقاله ایشان با همان روح اعلام جرم علیه منکرین بی‌پایان می‌رسد. بنا بر این عمده استدالات آن دو مقاله بجای خود مانده است تا دیگران بسه آن بپردازند. ما مستقیماً به مقاله نورایی می‌پردازیم.

نوشته آقای نورایی - گذشته از اینکه جنبه‌های سیاسی وایدشولوژیک بحث‌های ما در آن مقالات را نادیده می‌گیرد - در پرداختن به مساله رقابت نیز بر این معضل مستقیماً متمرکز نمی‌شود، بلکه نخست ایرادات پراکنده‌ای به مقالات ما وارد می‌داند، و بحث اصلی بر سر رقابت را در این میان بطور گنگی مطرح می‌کند. نخست به نمونه‌هایی از این ایرادات پراکنده، و سپس به مساله رقابت می‌پردازیم.

۱- نورایی مینویسد: "... حکمت و آذرین در سراسر مقاله [های] خود متذکر ما رکس را، که او برای بازتولید [بازسازی] تئوریک ساخت سرمایه‌عام بکار گرفته بود، جایگزین متدبررسی شیوه تولید جامعه معینی یعنی شوروی قرار داده‌اند." اینطور نیست - قرار نداده‌اند. متاسفانه نورایی تمام بحث‌های ما را، که در رابطه با پلیمیک معینی ما بین سوئیزی و بتلهایم است، خارج از متن قرار می‌دهد (یا اساساً اینطور می‌فهمد).

مناظره سوئیزی - بتلهایم بر سر سرمایه‌داری بودن یا نبودن شیوه تولید در شوروی است، چه سوئیزی وجه بتلهایم معتقدند که کارمزدی در شوروی امروز وجود دارد. علیرغم این، سوئیزی معتقد است که شوروی را نمیتوان سرمایه‌داری دانست، چرا که بزعم او برای سرمایه‌داری شناختن یک شیوه تولید و مولفیه ضروری است؛ کارمزدی، و تعدد سرمایه‌ها (یعنی رقابت بین سرمایه‌ها). سوئیزی اقتصماً شوروی را فاقد رقابت، و در نتیجه شوروی را غیر سرمایه‌داری باز می‌شناسد.

درسوی دیگر پلیمیک، بتلهایم مکان تعیین کننده رقابت را در تعریف سوئیزی از سرمایه‌داری میپذیرد؛ اما معتقد است که وجود کارمزدی (وجود رابطه کار-سرمایه)، بخودی خود با اصطلاح اتوماتیک، متضمن وجود تعدد سرمایه‌ها و رقابت است. بنا براین تلاش بتلهایم معروف نشان دادن رقابت بین مدیران بنگاه‌ها در شوروی، بمناسبت رقابت سرمایه‌هاست.

مقالات حکمت و من در رابطه با این پلیمیک معین نوشته شده‌اند، این مقالات در رابطه با مسأله رقابت این نظر را طرح میکنند که "رقابت" در تحلیل مارکس آن مکان تعیین کننده‌ای را که سوئیزی - و بتلهایم - میپندارند دارا نیست. یعنی برای اثبات سرمایه‌داری بودن یک جامعه، لازم نیست وجود رقابت بین چند سرمایه در آن اثبات گردد. وجود کارمزدی، در صورت فقدان یا نقش ناچیز رقابت نیز، برای سرمایه‌داری بودن شیوه تولید یک جامعه کفایت میکند. به این ترتیب روشن است که مقالات ما اساساً به هیچیک از مفروضات و مشاهدات سوئیزی (و یا بتلهایم) از جامعه شوروی نپرداخته‌اند. ما شیوه تحلیل سوئیزی، یعنی آنچه را او مشخص کننده سرمایه‌داری میدانند، زیر سوال برده‌ایم. بحث ما به سادگی این است که اگر شیوه تحلیل و تبیین مارکس، آنطور که ما به آن قائلیم، در مورد شوروی بکار گرفته شود، با مفروضات و مشاهدات امثال سوئیزی از جامعه شوروی نیز تسلط سرمایه‌داری را در شوروی باز خواهیم شناخت.

حال اگر دیدگاه‌هایی رقابت و تعدد سرمایه‌ها را مشخص کننده سرمایه‌داری بدانند، طبیعتاً اختلافشان با دیدگاه ما همچنان بر سر تعبیر از متد و تحلیل مارکس از سرمایه‌داری خواهد بود، نه بر سر بررسی نا کافی از واقعیات شوروی. به این ترتیب این گفته نورا شی درست نیست که ما متد مارکس در کاپیتال را، جایگزین بررسی جامعه شوروی نموده‌ایم. به همین منوال این ایراد او که ما "از مفروضات نشده رابطه کارمزدی در شوروی" حرکت کرده‌ایم نیز نادرست است. (ایراداتی که نورا شی چندین و چند بار در طول نوشته‌اش به عبارات گوناگون تکرار میکند.) همه این ایرادات نابخاشناشی از اینست که نورا شی مباحث و هدف مقالات ما را از متن واقعی و یک پلیمیک معین خارج میکند. پرواضح است که آنکه به وجود کارمزدی در شوروی قائل نیست، حتی اگر استدلال و نظریات ما در مورد روش تحلیل مارکس از سرمایه‌داری را بپذیرد، هنوز نظر ما را در مورد شوروی نخواهد پذیرفت. اما - خوشبختانه - طرف اصلی بحث ما، سوئیزی، دستکم وجود استعمار (کارمزدی) در شوروی را قبول دارد. مقالات ما در رابطه با چنین دیدگاه‌هایی بود، نه رسالاتی جامع برای اقناع انواع بی پایان شکاکین به سرمایه‌داری بسودن شوروی.

۲- ایرادات دیگری در نوشته نورا ئی از مقالات ما گرفته میشود که حتی بسا نسبت دادن آنها به سوء تفاهم یا خارج از متن قرار دادن بحث نیز قابل توضیح و درک نیست. فی المثل او در جا به جای مقاله اش تکرار میکند که گویا ما اساساً به ضرورت نشان دادن کارکرد مشخص سرمایه داری در اقتصاد شوروی یا ورنه داریم، و گویا این نسبت را از آنجا روا میداند که ما قوانین عام سرمایه را از شکل مشخص پروژا این قوانین تفکیک میکنیم. (۳) اما من در همین مورد، از جمله نوشته بودم: "کار علمی در مورد سرمایه داری انحصاری شوروی، نشان دادن بروز خصلت متناقض و خودستیز سرمایه، در عملکرد نمود مشخص اقتصاد دولتی و برنامه ریزی مرکزی است." در مقاله حکمت نیز میخوانیم: "مسأله بر سر اینست که اشکال ویژه حرکت و عملکرد مادی این سرمایه داری [در شوروی] و آن مکانیسم ها و ساختارهای اقتصادی ویژه ای که قوانین عام تولید سرمایه داری از طریق آن اعمال میشوند بازشناخته شوند... تحلیل ما رکسیستی باید نقد خود از سرمایه داری انحصاری نوع شوروی را تعمیق بخشد."

بحث ما روشن است. در تقابل با سوئیزی که چون در اقتصاد شوروی برنامه ریزی مرکزی میبیند آنرا سرمایه داری نمیداند؛ در تقابل با بتلهایم که برای اثبات سرمایه داری بودن شوروی با چراغ قوه در پی گمشده "رقابت" در اقتصاد شوروی است؛ ما نخست ادراک آنها از سرمایه داری (و ادراک آنها از شیوه و تحلیل ما رکس) را نقد کرده ایم، و افزوده ایم که جنبه علمی مسأله و نیاز جنبش کمونیستی و... ضروری میکند تا جاری شدن قوانین عام سرمایه داری در شکل مشخص سرمایه داری در شوروی مورد تحلیل و توضیح قرار گیرد. اگر نورا ئی مینوشت که چرا این وجه از مسأله را نشان نداده اید، تنها انتظا ربزرگی را بیان کرده بود، ولی هنوز نمیشد آنرا یک انتقاد محسوب کرد؛ چرا که مقالات کوتاه ما ابدا چنین داعیه ای نداشت. اما آقای نورا ئی، با اینکه از من نقل میکند "وجود رابطه کارمزدی... قوانین عام سرمایه داری را بر اقتصاد جامعه شوروی حاکم میکند" بناگاه در همینجا متوقف میشود و نقل ادامه عبارت را بصرفه نمیداند، که من اینطور ادامه داده ام: "در گام دوم باید نشان داد که چگونه قوانین عام سرمایه داری خود را از وراء نمود مشخص سرمایه داری در شوروی جاری میازند." تنها به این ترتیب است که آقای نورا ئی موفق میشوند این ایرادها را بگیرند که "کارکرد قانون را با بیان مجدد خود قانون اثبات نمیکند. باید آن را نشان داد" و قس علیهذا. از اینرو تمام بحث و قیاس ایشان راجع به عدم تکافوی بیولوژی ارگانسیم ها و شیمی ملکولی در برابر مسأله "حیوان بودن یا گیاه بودن فلان موجود" یا "تفاوت شکر با نمک" و غیره متأسفانه به بحث ربطی ندارد، و بمعنای دقیق کلمه بیربط است.

۳- از برخی ایرادهای آقای نورائی، متأسفانه، چنین برمیآید که ایشان اساساً متوجه مطلب مورد بحث نیست. در تقابل با نظرات سوئیزی، مقالات ما بر این تأکید دارد که ما رکس گرایشات و قوانین عمومی سرمایه‌داری را از وجود چند سرمایه، رقابت آنها و تا شير متقابل آنها بریکدیگر استنتاج نکرده‌است، بلکه وجود قوانین عمومی سرمایه‌داری را در سطح سرمایه‌بطور عام (یا سرمایه اجتماعی، سرمایه کل اجتماعی و غیره) و از تقابل کار با سرمایه بدست آورده و نشان داده است. بخش زیادی از دو مقاله مورد بحث صرف تشریح این مطلب شده است. فی المثل مقاله من تلاش می‌کند تا با رجوع به متد دیالکتیکی ما رکس و محسوسات ماهیت و نمود این امر را تشریح کند، آقای نورائی البته این نظر را قبول ندارد و معتقد است که "بین ماهیت و نمود دیوار چین وجود ندارد" اما برای مخالفت با نظر ما زحمت استدلال بخود نمیدهد. تنها نقل قولی از مایا ورد و سپس میگوید: "این ما نندا نست که گفته شود سرمایه ماهیت سرمایه است... یا اینکه گفته شود انسان بطور عام ماهیت انسان است." (وبعد، البته نقل قول هایی از ما رکس مایا ورنند) اما بحث بر سر چنین بازی های لفظی ای نبود. بحث بر سر قوانین عام سرمایه‌داری است. گفتن "سرمایه ماهیت سرمایه است" البته پوچ است، و برای رد کردن آن عقل سلیم کفایت میکند و نیازی به استناد به ما رکس نیست. نورائی درباره قوانین عام سرمایه‌داری، که محور نوشته های ما است، چه میگوید؟ آیا میپذیرد که ما رکس قوانین عمومی سرمایه‌داری را، مستقل از وجود رقابت و تعدد سرمایه ها، در سطح سرمایه عام و از رابطه کار- سرمایه استنتاج میکنند؟ یا رقابت را برای استخراج این قوانین جزء لاینفک میدانند؟ و اگر این دومی- که موضع آقای نورائی است- چرا؟ وجه دلایلی برای رد نظرات ما ارائه میکنند؟ متأسفانه هیچ، در برابر بحث حکمت درباره همین موضوع، چون حکمت نوشته است که تعدد سرمایه ها و رقابت جزو مفروضات ما رکس برای استنتاج این قوانین نیست؛ چون حکمت نوشته است مفروضات ما رکس برای اینکا رتنها ماهیت نمونه وار سرمایه است؛ آقای نورائی "با توجه به اینکه معنی کلمه 'فرض' و هم ضمیر 'خود' روشن است" مایلند اینطور بفهمند که از نظر حکمت، ما رکس بر مبنای مقولات از پیشی حرکت میکرده، و خلاصه گویا حکمت معتقد است متد ما رکس ایده آلیستی است. همه اینها از اینروست که گویا معانی کلمات "فرض" و "خود" نزد ایشان چنان آغشته به ایده آلیسم است که "مفروضات خود" همیشه دال بر تقدم روح بر ماده دارد؛ و به این ترتیب آقای نورائی از پرداختن به مساله مورد بحث، یعنی مکان رقابت در تحلیل ما رکس از قوانین عمومی سرمایه‌داری، همچنان معاف باقی میمانند.

با ذکر همین رابطه، درجایی از مقاله مورد بحث، من نوشته ام که ضرورت

انباشت سرمایه را نمیتوان با تمایل صاحبان سرمایه های متعدد به فروزیدن سرمایه شخصی شان توضیح داد؛ برعکس، تمایل فرد سرمایه دار به انباشتن سرمایه شخصی در حقیقت ناشی از حاکمیت قانون انباشت در شیوه تولید سرمایه داری بر تولید در جامعه است. معلوم نیست چرا آقای نورا شی فکر میکند از این گفته نتیجه میشود که من سرمایه را "کوهی از وسایل تولید" میبینم، و یکبار به فریاد بر میآورد که مقوله "کار مرده" جای "کار زنده" را گرفته است. (۴) و گویا اینها همه "نتیجه ایدئولوژیک قرائت اکونومیستی کاپیتال" از سوی من است. اما هر فیلسوف قرن هجدهمی دستکم تا اینجا را قبول دارد که تمایلات و خصایل انسانها محصول محیط اند. بحث اینجاست که تولید اجتماعی (تولید محصولات مورد استفاده افراد و جامعه) تحت شیوه تولید سرمایه داری، باید در عین حال و بنا گزیر تولید سرمایه نیز باشد. این یعنی ضرورت انباشت، مستقل از اراده و تمایل صاحبان سرمایه. سرمایه دار منفرد نیز، بمثابه انسانی که مکان معینی در این شیوه تولید اجتماعی معین دارد، نمیتواند تولید کند مگر اینکه تولید سرمایه نماید. نقل قولی که نورا شی در زیر نویس از مارکس میآورد ("رشد تولید سرمایه داری، افزایش دائمی سرمایه ای را که در یک موسسه گذارده شده است بضرورتی مبدل میکند") دقیقاً در انطباق با گفته منست. رقابت بین سرمایه ها خود ناشی از ضرورت بنیادی تر گسترش بی وقفه تولید سرمایه داری است، و این "رقابت او [تک سرمایه دار] را وادار میکند که مستمراً سرمایه اش را بسط دهد" (مارکس - نقل شده در زیر نویس نوشته نورا شی). حق این بود که آقای نورا شی تکلیف خود را با نقل قول هایی که از مارکس میآورد بدواً روشن کند. تلاش برای درک مسأله مورد مناقشه و فهمیدن حرف طرف بحث، پیش شرط های ورود به هر مباحثه ایست. بنظر میرسد نورا شی متأسفانه بدون داشتن این پیش شرط ها نوشته خود را آغاز (و تمام) کرده است.

۴- ملاحظه ای درباره متدما رکس

پیش از آنکه به مسأله رقابت بپردازیم ملاحظه ای درباره متدما رکس لازم است. نورا شی در همان ابتدای نوشته اش از روایت ما از متدما رکس ابراز نا رضایتی میکند، اما بالاخره بنحوروشن وبی ابهامی نمیگوید که بزعم او متدما صحیح چیست. ابراز نا رضایتی نورا شی از عرضه ما از متدما رکس در طول نوشته اش پراکنده است، و من تنها پس از مطالعه چند باره نوشته او نتوانستم تصویری از متدما صحیح بزعم نورا شی به دست آورم - که البته هنوز مطمئن نیستم برداشت من عیناً منظور او باشد. بهر حال اگر بخواهم حرف نورا شی را، آنطور که من فهمیدم، خلاصه کنم چیزی شبیه این است: ... آری، ذات و نمود متفاوت اند، اما وابستگی

تمام به یکدیگر دارند. این درست است که مارکس قوانین عام سرمایه را در سطح سرمایه اجتماعی، منتزع از رقابت و چند سرمایه استنتاج میکند، اما همان مقولات در سطح ماهیت، از قبیل ارزش، نیروی کار، کارمزدی و غیره، خود تجربیات حاصل از نمود پدیده، یعنی منوط به واقعیات آن جهانی هستند که رقابت و چند سرمایه را در بر میگیرد. بنا بر این اگر رقابت نباشد، دیگر این مقولات پایه‌ای و در سطح سرمایه اجتماعی، که خود منتزع از آنها بدست آمده، دیگر موضوعیت ندارند و معتبر نیستند.

شاید همین ادراک از جانب نورائی باشد که او مدام تکرار میکند "مفهوم متکی به مصداق است"، "بین نمود و ذات دیوار چین نیست"، "نمود جزو ساخت پدیده است". تا آنجا که آنها [حکمت و آذرین] حرکت دوسویه از مشخص به مجرد و از مجرد به مشخص را یک طرفه می‌پیمایند. یعنی - اگر منظورش را درست فهمیده باشیم - بزعم نورائی نخست باید از رقابت و چند سرمایه آغاز کرد، سپس به مفاهیم ارزش، کارمزدی و غیره دست یافته و قانونمندی حرکت سرمایه را از این مفاهیم استنتاج نمود، و سپس مجدداً به نقطه اولیه حرکت، یعنی جهان واقع رقابت و چند سرمایه، بازگشت، و مگر مارکس خود در شیوه اقتصاد سیاسی همین را نمیگوید؟

اما اشکال کار نورائی از آنجا آغاز میشود که او می‌پندارد چون مارکس نخست از "مشخص" به "مجرد" حرکت کرده، پس هر تغییر در آن "مشخص" اولیه، کلیه "مجردات" بدست آمده پیشین را بی اعتبار میکند. بعبارت دیگر اگر نمود تغییر یابد، این خود بخود بمعنای تغییر ماهیت است، چرا که با انتزاع از نمود مشخص بود که ماهیت معین را شناخته بودیم. (به این ترتیب منظور نورائی از "نمود جزو ساخت پدیده است" روشن میشود.) شاید آقای نورائی متوجه نیست که شیوه مورد توصیه او یک اشکال منطقی کوچک دارد، و آن اینکه اساساً علم را زائد، و یا دقیق‌تر بگوئیم، غیر ممکن میکند. در متد آقای نورائی، علم - اگر بمعنای شناخت ماهیت پدیده و از آنجا توضیح نمود و سطح واقعیت باشد - تنها برای یک لحظه اعتبار دارد، چون در هر لحظه نمود دستخوش تغییر است. و این البته فرموله کردن پیش پا افتاده‌ترین و خراشیده‌ترین نوع آمپریسیسم است.

اما متد نورائی - که بطلان منطقی اش روشن است - به یک سوء تعبیر پایه‌ای ترمکی است. وقتی ما می‌گوئیم که مارکس از سطح واقعیات و نمود پدیده "انتزاع" میکند، نورائی اینطور می‌فهمد که حاصل عمل انتزاع مفاهیم و مقولات ذهنی هستند. نورائی درک نمی‌کند که مارکس در پروسه انتزاع از مشخص به مجرد، به مفاهیم و مقولاتی میرسد که خود کاملاً عینی هستند، یعنی وجود واقعی و عینی دارند. من در مقاله مورد نقد نورائی سعی کرده‌ام همین نکته را با

مثالی بیان کنم، گفته‌ام هرچند شما مقوله دیکتاتوری را در وهله اول به سبب و در قالب وجود یک حکومت مستبد سلطنتی فهمیده باشید، تنها آنگاه شناخت شما از دیکتاتوری علمی است که برای درک دیکتاتوری از حکومت مستبد مذکور انتزاع کنید و به مفهوم "طبقات" درجا معده دست یابید (که "طبقات" واضح است عینیست دارند)، و وجود دیکتاتوری را با وجود طبقات و سلطه طبقاتی توضیح دهید. حال وقتی این حکومت مستبد سلطنتی جای خود را به جمهوری اسلامی یا جمهوری پارلمانی هم بپردازد، مادام که شما بتوانید از وجود طبقات درجا معده مطمئن باشید، در اینک دیکتاتوری طبقاتی برجا معده حکم فرماست شک نخواهید داشت.

صد البته آن سیاستمدار بورژوایی که، بنا به منافع طبقاتی خود، دیکتاتوری را فقدان امکان نمایندگی شدنش در دولت حاکم درک میکند، نخستین باری که سهم خود را در قدرت سیاسی با امکان شرکت در پارلمان خویش بدست آورد، جا معده را رها شده از استبداد توصیف خواهد کرد. بهمین منوال، تک سرمایه دار همواره از سرمایه داری ادا معده حیات تک سرمایه ها را میفهمد. ملی کردن وسیع و برنامه ریزی دولتی برای کسی که تنها از موضع تک سرمایه، سرمایه داری را میتواند بشناسد بمعنای احیای این شیوه تولید است. اما برای مارکس، که از رویه طبقه کارگر، یعنی مناسبات بین کار و سرمایه، سرمایه داری را بازشناخته، مادام که کارمزدی هست، سرمایه داری هست.

بیان علمی این قضیه در "اقتصاد" مارکسی نیز دشوار نیست. مارکس از جهان واقعی چند سرمایه انتزاع نموده تا به سرمایه عام، نیروی کار، ارزش و غیره دست یافته؛ برای معتبر بودن قوانین سرمایه داری، وجود کارمزدی (کالا بودن نیروی کار و تقابل آن با سرمایه اجتماعی) کافیست. حاصل علمی کار مارکس اینست که وقتی مسلح به تحلیل و تبیین مارکس سراغ جا معده ای رفتید، به مجرد اینکه وجود کارمزدی در آن محرز بود، شما (بدون اینکه نیازی داشته باشید یکبار دیگر از مشخص آن جا معده که طبقاً با مشخص های جا معده قبلی متفاوت است - به مجردات جدیدی دست یابید) کافیست تا نتایج عمومی و "مجرد" مارکس در مورد قوانین عمومی سرمایه داری را راهنمای خود قرار دهید و از آنجا تحولاتی که در سطح مشخص اقتصاد آن جا معده روی میدهد را تبیین کنید. اساساً کار نیست علمی بمعنایی جز این ندارد که در برخورد به موارد مشخص، نقطه حرکت توضیح و تبیین خود را قوانین و نتایج جهان شمول و عمومی علم قرار دهید. بنا بر این در مواجعه با مورد مشخص، کار علمی در متد مارکس، برخلاف آنچه نورتی میپندارد، حرکت از مجرد (مجرد علمی، حاصل شناخت علمی پیشین) به مشخص است. آنچه مارکس تحت عنوان از مشخص به مجرد، و مجدداً از مجرد به مشخص میگوید، شیوه و در دست یابی به قوانین عمومی، یا در حقیقت ساختن خود یک علم است. کاپیتال، اقتصاد جا معده

معینی را بررسی نمی‌کند، بلکه قوانین عمومی سرمایه‌داری را مکشوف می‌کند. همان‌طور که در ابتدای این قسمت گفتم، از نوشته‌نورائی نمی‌توان نتیجه برداشت خود را از متدونه انتقاد سیستماتیک او را به درک ما از متد مارکسی بروشنی دریافت. اما گمان می‌کنم آنچه در بالا آمده برداشت او نزدیک باشد، و جملاتی از قبیل "برای شنا در دریا نمی‌توان از عمق آن آغاز کرد. برعکس می‌بایست از سطح به عمق فرو رفت" (که البته برای جهان ماهی‌ها این صدق نمی‌کند، مگر شنا را ویژه‌جا نوران خاکریز بدانیم) قاعدتاً دال بر چنین برداشت‌هایی است.

۵ - مساله رقابت و سرمایه‌داری دولتی

در مخالفت با بحث‌های ما، حرف‌نورائی اینست که رقابت شکل اجتناب‌ناپذیر کارکرد قوانین عام سرمایه‌داری است، بدون رقابت، سخنی از سرمایه‌داری نمی‌توانند در میان باشد. استدلال‌های نورائی در نوشته‌اش بطور پراکنده مطرح می‌شود، اما در کل اینهاست:

الف - "رقابت شکل اجتناب‌ناپذیر کارکرد سرمایه‌داریست" چرا که همان‌طور که در بحث متدما رکس دیدیم، نورائی می‌پندارد هر قانون ذاتی تا آنجا معتبر است که نمودا ولیه آن پا برجا باشد. در حقیقت نخستین استدلال نورائی همان بحث متدماست که ما پیشتر بررسی کردیم.

ب - "رقابت شکل اجتناب‌ناپذیر کارکرد قوانین سرمایه‌داریست"، چرا که مفاهیمی که نزد ما رکس برای استنتاج قوانین عام مورد استفاده قرار گرفته‌اند (کالا بودن نیروی کار، ارزش، کارمزدی و غیره) خود با انتزاع از رقابت و تعدد سرمایه‌ها بدست آمده‌اند. "این استدلال در حقیقت بیان کنکرت‌تر همان ادراک آمپریسیستی نورائی از متدما رکس است، اما بهر حال چون بیگان مشخص‌تر و عقلانی‌تر (rational) دارد لازمست جداگانه مورد اشاره قرار گیرد. استدلال نورائی اینست که مقدمات می‌باید مبادله‌ای موجود باشد، بازاری وجود داشته باشد و کالاهای متنوعی در آن برای خرید و فروش (مبادله) عرضه گردد تا نیروی کار بتواند در این بازار کالاهای مورد مبادله قرار گیرد و خلعت کالابها بد. کارمزدی، خود بمعنای عرضه نیروی کار در بازار است، و این بمعنای وجود رقابت و تعدد سرمایه‌ها بمناسبت پیش شرط کارمزدی است.

اما این نوع استدلال شرایط تاریخی پیدایش و پیش شرط‌های عروج شیوه تولید سرمایه‌داری را با شرایط ابقاء و کارکرد آن پس از تسلط این شیوه تولید اشتباه می‌گیرد. ما پیشا پیش به چنین انتقاد احتمالی‌ای جواب گفته‌ایم. (و در مقاله حکمت مفصلاً به این مساله پرداخته شده است (۵)). مثالی از تفاوت شرایط

تاریخی پیدایش سرمایه‌داری، و شرایط تداوم سرمایه‌داری ای که فی الحال مسلط گشته‌اند برای درک بحث ما روشن‌گر باشد. (۶) مارکس توضیح می‌دهد که چگونه تاریخا خلق پیدا ز تولیدکنندگان مستقیم لازم آمد، تا خیل انبوه انسانهای فاقد هرگونه مالکیت، مگر نیروی کار خویش را بمثا به پیش شرط تولید سرمایه‌داری بوجود آورد. اما سرمایه‌داری در تداوم تولید خود واضح است که مدام محتاج خلقیدن است. شیوه تولید سرمایه‌داری در پروسه تولید، شرایط وجودی خویش را نیز با ز تولید می‌کند. حاصل پروسه تولید در سرمایه‌داری، تنها محصول تولید نیست، بلکه در یکسوا نباشت سرمایه، و در سوی دیگر، کارگر فاقد هرگونه وسیله تولید را نیز در هر دور از تولید ایجا می‌کند.

به همین ترتیب این نیز واقعیتی است که تاریخا نخست مبادله، بازار، و تولیدکالاهای متنوع توسط تولیدکنندگان جداگانه وجود داشته، و بعد نیروی کار در این بازار خود تبدیل به کالایی قابل مبادله با هر کالای دیگر شده و مورد خرید و فروش قرار گرفته است. اما سرمایه‌داری سود را از قبل مبادله با نیروی کار در بازار بدست نیاورده، بلکه دست این کالا را گرفته و به کارگاه و کارخانه خود برده است. از آنجا، کارگر با ز کارگر یعنی مالک صرفا نیروی کار خویش بیرون آمده، و فردا مجددا محتاج مبادله همین تنها کالای خویش است. کارگری که راه کارخانه را یکبار یاد گرفته و میداند خریدار کالایش در کارخانه است دیگر لزومی نمی‌بیند که هر روز صبح نخست سری به بازار بزند تا در تقابل با دیگر کالاهای عرضه شده اطمینان حاصل کند هنوز نیروی کارش کالاست. شیوه تولید سرمایه‌داری، همین که مسلط شد، مبادله و بازار را به دنباله تولید تبدیل می‌کند. دیگر این تولید است که ارزش کالاهای دیگر در بازار - یعنی نسبت مبادله آنها با یکدیگر - را بر حسب قوانین تولید خود تعیین می‌کند. سرمایه‌داری تولید کالایی گسترده است، از آنرو که نیروی کار در آن کالاست، تولید کالایی البته متضمن مبادله است، اما با سلطه سرمایه‌داری، بزرگترین مبادله، خود مبادله میان کار و سرمایه است - که در حقیقت عین پروسه تولید است. دیگر این عرصه مبادله محصولات نیست که به نیروی کار خلعت کالامی‌دهد، برعکس، این عرصه تولید است که کلیه محصولات تولید شده در جا معه را به کالا تبدیل می‌کند.

ج - استدلال دیگر نوراتی، که در حقیقت برهان خلف است، مثال جزیره ایست که تنها یک مالک انحصار و ساثل تولید را دارد و دیگران را بکار برای خود وامی‌دارد. روشن است که چنین جزیره‌ای را نمیتوان جا معه سرمایه‌داری نامید. پس نوراتی از این مثال نتیجه می‌گیرد که اگر جا معه شوروی را به اعتبار خود بررسی کنیم، از آنجا که فاقد رقابت و تعدد سرمایه‌هاست، از آنجا که مالکیت دولتی و برنا مهریزی اقتصادی مشخصه آنست، باید آنرا مطابق همین منطق که

جامعهای سرمایه‌داری، بلکه "جامعهای صنعتی با ساختار دوران فراعنیه" نتیجه‌بگیریم.

اما مقایسه جزیره‌نورایی با جامعه شوروی مقایسه‌ای بی‌ربط است. ما با جامعه شوروی بناگاه و در اقیانوس مواجه نمی‌شویم. جامعه شوروی امروز نتیجه ملی کردن‌ها (سلب مالکیت شخصی از صاحبان وسائل تولید و به مالکیت دولت درآوردن) و برنامهریزی دولتی (به‌حاشیه‌راندن نقش بازار) در یک جامعه (نه فقط صنعتی، بلکه) سرمایه‌داری بوده است. اگر کسی این اقدامات را معادل برقراری سوسیالیسم نداند (که خوشبختانه ظاهراً نورائی نیز نمیداند) سوال اینجاست که بر سر سرمایه‌داری در این میان چه آمده است؟ پاسخ ما در مقالات مورد بحث روشن بوده. نقش رقابت و بازار در سرمایه‌داری بیش از این نیست که اینها مکانیزم تحقق قوانین سرمایه‌داری هستند. رقابت و بازار در اساس مکانیزمی هستند که حرکت سرمایه‌ها از بخشی به بخش دیگر را برای بیشترین انباشت ممکن فراهم میکنند. حال اگر جلوی این مکانیزم را سد کنید، حرکت سرمایه متوقف نمیشود، بلکه مادام که تولید ادامه دارد، حرکت الزامی سرمایه مکانیزم‌های دیگری می‌جوید، مکانیزم‌های دیگری که ممکن است از نظر نفس‌انباشت سرمایه، سهل‌کننده‌تر یا دشوارکننده‌تر باشد. همان‌طور که آب رودخانه را به اعتبار بستر آن تعریف نمی‌کنند، همان‌طور که اگر بر مسیر طبیعی رودسری بزنید آب رودخانه از منافذ دیگر و بر مسیر دیگری بالاخره جاری میشود، تضعیف رقابت (تا حد غیراصلی بودن وحاشیه‌ای بودن آن، یا کلاً غیاب کامل آن) بخودی خود در ماهیت سرمایه‌داری تغییری نمیدهد.

وجه مشخص شیوه تولید سرمایه‌داری اینست که تولید در اینجا در عین حال میباید الزاماً تولید اضافه‌ارزش، یعنی تولید خود سرمایه‌باشد. به‌این ترتیب برای سرمایه که بنا به ماهیت خود در پی خودگستری و افزایش خویش است، ابتدا مهم نیست چه نوع محصولی تولید میکند، سرمایه به تولید آن محصولی می‌پردازد که طی آن بتواند خود را به مثابه سرمایه به بیشترین نحو افزایش دهد (به بیان دیگر سرمایه در پی تولید محصولی برمی‌آید که بیشترین سود را نصیب او کند). ضرورت حرکت سرمایه از یک بخش به بخش دیگر، هیچ چیز جز این خاصیت ذاتی سرمایه‌داری نیست. در سرمایه‌داری رقابتی، مکانیزمی که این حرکت را متحقق میکند، مکانیزم بازار است. نوسان قیمت‌ها، عرضه و تقاضا، و خلاصه میزان متفاوت سوددهی در رشته‌های مختلف (که خود مدام در حال تغییر است) سرمایه‌های متعدد را مدام راهی این و آن بخش ورشته‌ها ز فعالیت میکنند. حال اگر دولت جامعه مورد بحث، مثلاً با نیت دفاع از بقا، این جامعه سرمایه‌داری، بخواهد محصولات نظامی فراوانی در کشور تولید کند چه میکند؟ نفس رقابت آزاد

وبا را ممکنست تولید سلاح را برای سرمایه بصره نگیرد و سرمایه ها جلب این شاخه از تولید نشوند؛ اما دولت میتواند با تدابیری (اعم از بخشودگی مالیاتی برای این بخش و مالیات بستن بر دیگر بخش ها، دستکاری کردن نرخ بهره بانکی، تا علی کردن فلان شاخه و غیره) کاری کند تا سرمایه را در تولید کالاهای معینسی بکارانندارد. (تمام تاریخ کشورهای سرمایه داری، بویژه از جنگ جهانی اول به بعد، شاهد دخالت های دولتی در اقتصاد، در جهت محدودیت نهادن بر مکانیزم رقابت و بازاری بوده است. و در جوامع تحت سلطه سرمایه، عموماً از آغاز در شکل غیر رقابت آزاد و با نقش وسیع دولت رشد کرده است.) مسأله اینجاست که، مادام که کارمزدی برجا مانده باشد، مادام که مالکیت اشتراکی جامعه پرو سائل تولید برقرار نگشته باشد، بیشترین دولتی کردن سرمایه ها و بیشترین برنامهریزی مرکزی (بزیان عملکرد بازار) در عمل چیزی جز این نیست که تمام این مکانیزم حرکت سرمایه در جستجوی خودافزایی، اینک میباید توسط خود دولت و به شیوه ای "برنامه دار" تأمین گردد، در عین اینکه این برنامه اهداف دیگر دولت - مثلاً تولید بیشتر سلاح، یا رشد بیشتر (انباشت بیشتر) در بخش کشاورزی، یا صنایع "مادر"، مهارتورم، کم یازیا دکردن اشتغال و غیره - را نیز میباید جوابگو باشد. این که کدام مکانیزم برای کارکرد سرمایه "طبیعی تر" است، یا کدام مکانیزم تا ریکارنا مهبهتری برای سرمایه بدست داده است فعلاً مورد بحث نیست. آنچه مورد بحث است، تسلط قوانین عام سرمایه داری بر اقتصاد جامعه ایست که در آن کارمزدی همچنان برقرار است ولی رقابت و بازاری را ز طرف دولت مورد محدودیت شدید (تا حد برقراری سرمایه داری دولتی) قرار گرفته است.

سلطه قوانین سرمایه داری به این معناست که چنانچه اقدامات دولتی جوابگوی گرایش ذاتی و حرکت سرمایه باشند، انباشت و حرکت سرمایه تداوم مییابد، اما آنگاه که دخالت های دولتی جوابگوی الزامات انباشت سرمایه نباشد، بین بست و رکود اقتصادی دولت را ناگزیر از تعدیل و تغییر اقدامات خود میمازد. و چنانچه دخالت های دولتی علیرغم تعارض با الزامات انباشت سرمایه ادامه یابند، یکسره نفس تولید درجا معه به مخاطره میافتد، یعنی یک بحران وسیع اقتصادی - اجتماعی، و سیاسی مسأله چگونگی سازمان دادن اقتصاد جامعه (سرمایه داری یا سوسیالیستی) را پیش روی طبقات اجتماعی قرار میدهد. تاریخ در بسیاری از کشورها دخالت های دولتی، بخصوص در شکل سرمایه داری دولتی، امکان انباشت سریع، رشد شتابان، و معطوف کردن تولید به محصولاتی جز انواع محصولات سنتی را فراهم کرده است. بعنوان نمونه، شوروی در دهه ۳۰، اروپای شرقی پس از جنگ دوم جهانی، و برخی کشورهای آفریقایی از دهه ۶۰ به بعد را میتوان ذکر کرد. همچنین ضرورت "اصلاحات" بنفع مکانیزم بازار در کشورهای آسی از قبیل

مجا رستان (و شوروی، چه در زمان خروش چپ، وجه خصوصاً اکنون در دوره گوربا چف)، و پیا ورشکستگی نمونه‌های "سوسیالیسم آفریقایی"، از قبیل تجربه نیسره‌ره در تانزانیا، مواردی هستند که تعدیل و تغییر دخالت‌های دولتی، بدلیل نا همخوانی این دخالت‌ها با نیازهای انباشت و حرکت سرمایه‌ها را به نمایش میگذارند، و گویای روشن تسلط قوانین حرکت سرمایه بر اقتصاد این جوامع اند. روشن است که بحث در اینجا بر سرنیات دولت مربوطه به انطباق اقدامات خود با نیازهای انباشت نیست (هرچند که غالباً نیت آگاهانه‌ای در این راستا وجود دارد و در پوشش "علم اقتصاد" بی طرف و ابژکتیف نیز خود را میپوشاند). نکته پایهای اینست که ما دام که در جامعه‌های شیوه تولید سرمایه‌داری دست نخورده مانده باشد، با کور کردن مکانیزم رقابت و بازارت نیز حرکت ذاتی سرمایه برای انباشت و تمام تناقضاتش، مکانیزم‌های دیگری برای جاری شدن خود میجوید و دخالت‌های دولتی، حتی اشکال سرمایه‌داری دولتی الزاماً در جهت انطباق با نیازهای حرکت سرمایه شکل میگیرند.

آنچه به حاکمیت سرمایه بر سرنوشت جامعه بشری پایان میدهد کور کردن مکانیزم بازار و رقابت نیست، بلکه از میان بردن پایه‌های شیوه تولید سرمایه‌داری است؛ برقراری مالکیت اشتراکی جامعه و وسائل تولید و محاء کارمزدی، سازمان دادن مجدد تولید اجتماعی برای تولید نیازهای انسان‌ها (و نه با هدف انباشت سرمایه)، برپا ساختن سازمان اجتماعی نوین کاربنحوی که تمام آحاد جامعه صرف اشتغال به نوعی کار که جامعه لازم و مفید تشخیص داده، تنها بر مبنای میزان کار خود (و نه ارزش نیروی کار خود) از تمامی تسهیلات مادی و موهبت‌های معنوی جامعه سهم ببرند.

د- نوعی استدلال دیگر از جانب نورا ئی نقل قول از مارکس است. اگر کسی حرف و هدف مارکس را دریا فته باشد، البته از نقل قول‌های بریده از مارکس نیز دچار اشکالی در درک مکان رقابت نمیشود. نقل قول‌های آقای نورا ئی عبارت‌اند از: "آشنایی هستند که مدت‌هاست از جانب طرفداران تز "رقابت لازم سرمایه‌داری است" (و در نتیجه "شوروی سرمایه‌داری نیست") مورد استفاده قرار میگیرند. در مقابل این نقل قول‌ها، میتوان به گفته‌های دیگری از مارکس اشاره کرد. میتوان همان جمله‌ای را که تصادفاً نورا ئی نیز از مارکس نقل میکند شا هد گرفت که "... چنانچه تمام سرمایه‌هایی که در رشته‌ی معینی گذارده شده است بصورت سرمایه واحدی درآید، در آن صورت تمرکز به بالاترین حدود خود میرسد. هنگامی که معینی با بین سرحد میرسد که مجموع سرمایه اجتماعی خواه در دست سرمایه‌دار واحد و یا در دست شرکت سرمایه‌داری واحد متحد شده باشد." (کاپیتال، جلد اول، متن فارسی، ص ۵۶۸).

میتوان نشانی عبارات بیشتری را از مارکس در جلد دوم و سوم کاپیتال داد. میتوان به افزوده‌های انگلس به جلد سوم کاپیتال، ونس صریح انگلس در آنتی دورینگ - منتشر شده در زمان حیات مارکس و با همکاری مارکس - اشاره کرد که از امکان نفی مالکیت شخصی، و ایفای نقش دولت به مثابه تنها سرمایه‌دار سخن میگوید. آری، نقل قول متقابل در مارکس کم نیست، اما واقعیت اینست که این کار کمک چندانی به پیشرفت بحث نمی‌کند. (کما اینکه تاریخاً سابقه نقل قول معمولاً با نتیجه مساوی، و بسود طرفین تمام شده است.) بنابراین لازم است که بجای عبارات‌های بریده از مارکس، اندیشه و استدلالی را که مارکس در پشت این عبارات‌ها دارد معیار و مبنای رجوع قرار دهیم. اگر مارکسیسم مجموعه‌ای از "احکام" نیست - که نیست - پس، به طریق اولی، قطعاً مجموعه‌ای از نقل قول‌ها و عبارات متناقض با یکدیگر نیز نمیتواند باشد. تنها با در نظر داشتن کلیت شیوه و تبیین مارکس، و تعقیب سیر استدلال اوست که میتوان مکان این عبارات و محتوای واقعی آنها را نزد مارکس باز شناخت. پس لازم است عبارات و نقل قول‌هایی که نورائی (و نه فقط نورائی) در مورد مکان رقابت می‌آورد را از این زاویه بررسی کنیم:

نخست اشاره کنیم که بصورتی که نورائی نقل میکند (گویا با استفاده از ترجمه فارسی گروندریسه) این عبارت نسبت به متن مارکس دارای اشتباهاتی است.^{۴۰} عبارت مارکس به این شکل است (ما از ترجمه انگلیسی گروندریسه استفاده کرده ایم): "از نظر مفهومی، رقابت چیزی نیست مگر طبیعت درونی سرمایه، خصلت ذاتی سرمایه، که به مثابه تاثرات متقابل چند سرمایه‌بر دیگر بروز و تحقق مییابد. گرایش درونی ای است [که] بمنزله ضرورت خارجی [بروز و تحقق مییابد]. (سرمایه تنها به مثابه چند سرمایه وجود دارد و میتواند وجود داشته باشد، و بنا بر این قائم به ذاتی آن [خود تعیینی] آن [به مثابه تاثرات متقابل چند سرمایه‌بر هم‌بروز مییابد]." (گروندریسه، متن انگلیسی، ص ۴۱۴)

در نوشته نورائی عبارت مارکس به این صورت نقل شده: "رقابت علی‌الاصول در سرشت سرمایه است. خصلت اساسی رقابت همان تاثر متقابل سرمایه‌هاست [؟] یعنی گرایش ذاتی که گویی [؟] از بیرون تحمیل میشود. (سرمایه یکی نیست و تنها بصورت سرمایه‌های بسیار میتواند وجود داشته باشد، و به همین دلیل [؟] تحت کنش و واکنش تمامی سرمایه‌هاست." این عبارت، گذشته از تفاوت‌های انشایی که با متن اصلی مارکس دارد، جایجا معانی مورد نظر مارکس را مخدوش میکند.

*** self-determination. قاشم به ذات بودن، یا خودتعیینی (اصطلاح منطق هگل) بمعنای وجودی مستقل از عوامل خارجی و پدیده‌های دیگر.

اما چرا رچوب مشخص مبحثی که این عبارت از آن نقل می‌شود چیست؟ در بخشی از گروندریسه، که عبارت فوق طی آن می‌آید، مارکس نظرات اقتصاددانان کلاسیک را در مورد امکان اضافه تولید در سرما به داری بررسی می‌کند. مارکس نخست نشان می‌دهد که در پروسه تولید چگونه ارزش اضافه نسبی استخراج می‌گردد. سپس بروحدت پروسه تولید و پروسه ارزش افزایی سرما به تاکید می‌کند، و از آنجا به این سؤال می‌پردازد که آیا این امر موجب وقوع اضافه تولید در سرما به داری می‌شود یا نه؟ اقتصاددانان پیش از مارکس دو دسته جواب مختلف داده‌اند. از یک سو منتقدین خرده بورژوا و رمانتیک سرما به داری، همچون سیمونندی، معتقد بوده‌اند که سرما به داری، از آنجا که نمیتواند مصرف توده کارگران را رشد دهد، بنا بر این دچار اضافه تولید می‌گردد، و برای اینکه جلو اضافه تولید سرما به (که طبقا بحران زانت) گرفته شود، دولت‌ها با سیاست‌های گمرکی و غیره دخالت می‌کنند تا حدی بر سر راه تولید بگذارند. مارکس هیچیک از اینها را نمی‌پذیرد. رشد نکردن مصرف کارگران همپای تولید سرما به داری البته واقعیتی است، اما سرما به داری با زار مصرفی دیگری (با تولید بیشتر و مایل تولید که مورد مصرف خود سرما به است) فرا هم می‌کند. اقدامات دولت‌ها از قبیل وضع گمرکات و غیره نیز از نظر مارکس موانع مضوعی و خارجی هستند که سرما به قطعا آنها را در می‌نوردد. اگر حدی بر تولید سرما به داری هست، این حد را باید در ذات سرما به و در حرکت درونی آن نشان داد، دسته دوم جوابها که مورد نقد مارکس است، از آن ریکاردو است. ریکاردو، برخلاف سیمونندی، معتقد است که کمبود مصرف طبقه کارگر (و همچنین موانعی در عرصه گردش) نمیتواند موجب اضافه تولید گردد، و الا سرما به بنا به ذات قادر است به تولید افزاینده ادامه دهد. سرما به دچار اضافه تولید محصولات معین نمیشود، چرا که در عین تولید افزاینده، یک گرایش ذاتی‌اش اینست که خود را بطور موزون و متعادل در رشته‌های مختلف و متقابل توزیع کند (زیرا تولیدکننده بر اساس مخارج تمام شده تصمیم به تولید در رشته معین می‌گیرد). مارکس این توضیح آخر ریکاردو را نادرست میداند. ریکاردو متوجه نیست که اگر توزیع سرما به بطور موزون و متعادل در رشته‌های مختلف تولید یک گرایش ذاتی سرما به باشد، یک گرایش بنیادی تر نیز کسب هر چه بیشتر کار را اضافه، با آوری اضافه، و خلاصه یعنی گرایش به فرا تر رفتن از حد تعادل و توازن است. مارکس در تمام این مبحث این گرایش سرما به به کسب هر چه بیشتر کار را اضافه (یعنی کسب هر چه بیشتر ارزش اضافه) را از مفهوم سرما به بطور کلی، از این واقعیت که در تولید سرما به داری، پروسه تولید و پروسه ارزش - افزایی سرما به یک پروسه واحد هستند استنتاج کرده است. تنها پس از این است که مارکس به رقابت اشاره دارد، و میگوید: برای تک سرما به‌ها این گرایش درونی سرما به، در رقابت بصورت جبری که گوئی از بیرون توسط سرما به‌ای غریبه اعمال می‌شود جلوه می‌کند. یعنی از نظر

ما رکس گرایش به اضافه تولید در خود سرمایه موجود است، اما از زاویه هر تک سرمایه‌ای که دچا را اضافه تولید میشود، اینطور بنظر می‌آید که عامل رقابت او را به تولید و تولید بیشتر سوق داده تا سرانجام به اضافه تولید گرفتارش بخته، در واقع عامل رقابت تنها آن محملی بوده که این گرایش ذاتی خود را از آن طریق اعمال کرده است. عبارتی که با لاتر نقل کردیم (عبارت مورد نظر نورا ئی) در چهار چوب این بحث قابل درک است. ما رکس طی آن عبارت در حقیقت برای این معنا تاکید دارد که برخلاف آنچه اقتصا دعاً میانه می‌پندارد اضافه تولید در سرمایه‌داری عاملی بیرونی برای سرمایه‌داری نیست، اضافه تولید ناشی از فشار سرمایه‌های رقیب نیست، بلکه گرایش ذاتی و درونی سرمایه است. اقتصاد عامیانه (یعنی بیان ایدئولوژیک دیدگاه بورژوازی) با نسبت دادن اضافه تولید (بحران‌ها) به عامل تصادفی رقابت، چنین نتیجه می‌گیرد که تنها هوشیاری سرمایه‌دار رکاب نیست تا اضافه تولید رخ ندهد، (یعنی تک سرمایه‌دار باید موقع اضافه سرمایه خود را معطوف به تولید در شاخه دیگری نماید. یعنی اگر بخوبی و بدرستی از کلیه قیمت‌های بازار خبر داشته باشد، بنا به منطق ریکا ردو، با محاسبه مخارج تولید بر حسب قیمت تمام، میتواند به سرعت دریا بد که سرمایه‌ریزی در فلان شاخه اکنون بصرفه نیست و باید در شاخه معین دیگری سرمایه‌اش را بکار اندازد.) در یک کلام، اقتصاد عامیانه نتیجه می‌گیرد که شیوه تولید سرمایه‌داری ذاتاً گرایش به بحران و اضافه تولید ندارد. ما رکس میگوید ریکا ردو هیچگاه ماهیت بحران‌های نوین را بمثابه بحران‌های ذاتی تولید سرمایه‌داری درک نکرد. بنا بر این کار ما رکس اینست که نشان دهد گرایش به اضافه تولید (و همچنین گرایش به توقف تولید) ذاتی سرمایه است، و از رقابت بر نمی‌خیزد. بنا بر این در عبارت مورد نظر از ما رکس، بخصوص در جمله آخر، تکیه ما رکس ابتدا بر "سرمایه تنها بمثابه چند سرمایه وجود دارد" نیست، (واضح است که ما رکس میباید وقوع اضافه تولید در آن "جهان واقع" که چند سرمایه ورقابت مبتدا مشاهده بودند را توضیح میداد.) بلکه تاکید ما رکس بر اینست که این خود تعینی سرمایه است که در شکل عملکرد متقابل چند سرمایه‌های دیگر بروز میکند. در حقیقت با انگشت گذاردن بر گرایش درونی سرمایه به اضافه تولید، ما رکس نکته مورد نظر خود را (که همانا افشا کردن تبیین‌های بورژوازی ارزشیوه تولید سرمایه‌داری بمثابه شیوه تولیدی طبیعی، ماندگار، وابدی است) اثبات کرده است. ضرورت مقابله با اقتصاد بورژوازی (که اضافه تولید را نه ذاتی سرمایه‌داری بلکه حاصل عملکرد بازار، و لاجرم پدیده‌ای اتفاقی میدانند) است که ایجاب میکند ما رکس نشان دهد عملکرد بازار، رقابت، و تاثیر چند سرمایه بر یکدیگر چیزی جز بروز این گرایش درونی سرمایه نیست. (۷) به عبارت دیگر، ما رکس چند سرمایه ورقابت را یک بروز کنکرت از خصلت ذاتی سرمایه بطور عام

میدانند. این خلعت و گرایش ذاتی الزاماً با پدیده‌ی پیداکند، اما اینکه در چه شکل کنکرتی بروزمی یابد، مساله‌ای مشخص و تاریخی است. برای ما رکن مساله اینجا است که مکان و ضرورت این شکل کنکرت را برای تحقق آن گرایش ذاتی نشان دهد. ما رکن البته در روزگاری را انحصار سرمایه دولتی نمی‌زیست تا ناگزیر شود در مقابله با اقلیت با برژوازی دورانی ما اثبات کند تناقضات ذاتی سرمایه، در صورت فقدان "بازار سرمایه‌های بسیار" نیز همچنان برقرار مانده‌اند و "تنگناها" و "رکود" سرمایه‌داری‌های دولتی نیز شکل مشخص بروزمین گرایش‌های ذاتی سرمایه‌اند.

هـ - آقای نورائی سوء برداشت خود را از فقدان بازار، دلیلی برای رد نظر ما می‌کند. او می‌پندارد که در صورت برهم زدن مکانیزم بازار رقابت، این نفس "مبادله" است که از میان می‌رود. واقعیت اینست که تا کارمزدی باقی است محصولات تولید خلعت کالایی دارند، و در حالت سرمایه‌داری دولتی نیز مبادله کالاها در اشکال کنترل شده‌ای انجام می‌گیرد. در این شکل کنترل شده (پس محدودیت و غیره) از مبادله، ممکنست مبادله به زیان فلان شاخه تولیدی معین انجام شود؛ اما مبادله محصولات به مثابه ارزش‌های مبادله، به مثابه کالا، هنوز بر کل سیستم حاکم است. اندکی آشنایی با سیستم برنا مریزی در شوروی کافیست تا انسان بدانند که علی‌رغم سیاست قیمت‌گذاری‌های ثابت (و حتی گاه قیمت‌های تعیین شده با ملاحظات غیر اقتصادی، و ملاحظات عمومی تراجتماعی)، تمام هم و غم دستگاه عریض و طویل برنا مریزی اینست که مجموع کل قیمت‌ها در مبادلات عیناً برابر با مجموع کل ارزش‌های مبادله باشد.

نورائی چنان از مکانیزم بازار مطلق می‌پندارد که در صورت فقدان بازار، در صورتی که خریداران متعدد برای کالای مشابه و فروشندگان (تولید کنندگان) متعدد برای کالای مشابه وجود نداشته باشند، محصولات تولید دیگر هیچگونه خلعت کالایی ندارند. (البته این اشتباه ناشی از آنست که نورائی مبادله سرمایه‌ها را اصلاً نمی‌بیند، و لذا خلعت کالایی نیروی کار، کارمزدی، و خلاصه کالای کلید محصولات تولید را به همین اعتبار تشخیص نمی‌دهد.) ادراک نورائی اینست که اگر خریداران و فروشندگان متعدد (بازار) وجود نداشته باشند، تولید کننده چه انگیزه‌ای دارد که هزینه تولید را کم کند؟ اگر عده‌ای از خریدنا گزیرند انحصار فروش در دست دولت است، قیمت‌گذاری محصولات و غیره، به زعم نورائی، از هیچ قانونمندی اقتصادی پیروی نمی‌کند. ما بالاتر اشاره کردیم که در حقیقت برنا مریزی و هرگونه دخالت دولتی در یک اقتصاد سرمایه‌داری (یعنی اقتصاد مبتنی بر کارمزدی) خودمحمل و محل بروز قوانین سرمایه‌داری، یعنی تنظیم‌کننده مبادله کالاها می‌شود. اما نورائی این توضیح را نمی‌پسندد. ظاهراً به این دلیل

که توضیح ما به اندازه کافی عینی نیست، و روابط واقعی و جهان واقعی را توضیح نمیدهد. اما او خود چه توضیحی برای چنین جا معهای - نظیر شوروی - دارد؟ ببینیم، و - در انتهای مقاله، در حقیقت در آخرین زیر نویس، که افزوده‌ای است بر مقاله، نورا ئی اعلام میکند "از مفاد این بحث بوضوح بر میآید که نویسنده [نورا ئی] خود معتقد به وجود سیستم سرمایه داری دولتی در شوروی است". البته ما "بوضوح" در نیافتیم، ولی بهر حال، سوال اینجا است که نورا ئی با آن همه ابهام که بخاطر فقدان با زار و رقابت دچارش میشد، چگونه معضل خود را گشوده و پذیرفته که محصولات تولید در شوروی خللت کالایی دارند؟

پاسخ نورا ئی، اشاره به رقابت در عرصه جهانی است. در این زمینه نورا ئی البته تنها به تونی کلیمف استناد میکند و حتی استدلالی را از او تکرار نمیکند. (بنا بر این، اگر نقد نظرات کلیمف در مورد شوروی لازم باشد، که هست، میبایست مستقیماً سراغ آثار خود او رفت، نمیتوان و نباید با استناد کوتاه و خشک و خالی نورا ئی، به کلیمف پرداخت.) اما واقعیت اینست که شوروی در اقتصاد جهانی، یا دقیقتر بگوئیم در اقتصاد سرمایه رقیب غرب، انکاره نیست. میزان مبادله شوروی با سرمایه داری های رقیب غرب در شصت سال اخیر قابل صرف نظر کردن بوده و بطور متوسط چیزی در حدود یک درصد از کل تولید اجتماعی است. (۸) (در حاشیه بگوئیم به همین دلیل در مقاله حکمت به نقش نا چیز رقابت جهانی بر اقتصاد شوروی اشاره شده بود.) این میزان نا چیز از مبادله با سرمایه داری رقیب غرب، این میزان از تاثیر عامل بازار، البته نورا ئی (یا تونی کلیمف؟) را هم نمیتواند راضی کند سرمایه داری بودن شوروی را از اینجا استنتاج کند. حال که نورا ئی نیز ما یلست شوروی را سرمایه داری دولتی بنامد؛ حال که نزد او وجود رقابت و با زار برای سرمایه داری دانستن جا معهای جزء لاینفک است؛ حال که او نمیتواند میزان مبادله نا چیز شوروی با "غرب" را همان محرکه با زار برای اقتصاد شوروی محسوب کند؛ با لایحه این عامل با زار و رقابت را چگونه در کا رکرد اقتصاد سرمایه داری شوروی میخواند نشان دهد؟ به این ترتیب، در پاراگراف های نویسنده نورا ئی، از طریق آقای پیتربینز مطلع میشویم که شوروی سرمایه داری است، و به این سبب که "فرما شروایان" شوروی هزینه تولید خود را با هزینه تولید در غرب "مقایسه" میکنند، و این عمل "مقایسه"، در حقیقت تمام آن تاثیرات ادعایی با زار را بر شوروی میگذارد. بزعم ایشان این عمل مقایسه، باعث میشود ارزش های مصرفی تولید شده در شوروی یکباره خللت ارزش مبادله بگیرند و غیره.

آقای نورا ئی با شامت ما آغاز کرد که این جهان واقعی رقابت، تعدد سرمایه ها، با زار است که در آن مبادله صورت میگیرد، نیروی کار کا لامی شود، و خلاصه شیوه تولید به این ترتیب خللت سرمایه داری مییابد. استدلال ما، که با زار و

رقابت و غیره تنها مکانیزمی هستند که قوانین حرکت سرمایه (و از آنجمله می‌باشد بین کالاهای تولید شده) را جاری و تنظیم می‌کنند در آهن سردایشان نمی‌گیرند، استدلال ما بزعم نوراتی عینی و واقعی نیست، متافیزیکی و غیره است. اما همین آقای نوراتی حاضر است بجای همه "جهان واقعی و عینی بازار و رقابت"، عمل ذهنی مقایسه را از بینز و امثالهم بپذیرد، چرا که در "فرمول‌بندی" کلیف و بینز، حرمت تعیین کنندگی رقابت در حرف محفوظ میماند، وایشان، استدلال مجبوری، گویا امرشان دفاع از حیثیت و مرتبه عالی رقابت است.

تونی کلیف (تئوری پرداز جریان "سوسیالیسم بین المللی" که آقای بینز هم از همین زمره است) هنگام انشعاب از انترناسیونال ۴ تروتسکیست‌ها در اوایل دهه ۵۰، به این موضع سوق داده شد تا برای دفاع از مواضع سیاسی‌ای که در قبال جنگ کره و جمهوری‌های دموکراتیک توده‌ای در اروپای شرقی داشت، برخلاف سنت تروتسکیستی، شوروی را سرمایه‌داری بدانند (و این نقطه قوت سیاسی این جریان است). اما زیر فشار تئوریک سنت تروتسکیستی، ناگزیر شد تبیین تئوریک نا منسجمی از سرمایه‌داری بودن شوروی بدست دهد که تماماً به عامل "رقابت جهانی" متکی بود. تبیین تئوریکی که نه از نظر منطقی و علمی منسجم می‌نمود (و این نقطه ضعف علمی آنست) و نه برای صلح کردن پرولتاریا در قبال رویزیونیسم اردوگانی و منتقدین تروتسکیست آن را هکشا بود (و این نقطه ضعف ایدئولوژیک - سیاسی آنست). حریفان انترناسیونال ۴ و اردوگانی هم قضیه "رقابت جهانی" در تحلیل کلیف را گرفته و پیراهن عثمان کردند. در دفاع - و در حقیقت عقب نشینی - در قبال این حملات بود که عامل "رقابت جهانی" در دست سایر مبلغین جریان سوسیالیسم بین المللی از قبیل بینز، بیشتر و بیشتر خاصیت را زآلود گرفت و به "مقایسه با هزینه‌های غرب" و امثالهم تقلیل یافت. غرض از این حاشیه رفتن اینست که شان نزول و تارخچه چنین نظریه‌سازانی در "مارکسیسم" شناخته شده است، و اگر شما با تونی کلیف و حزبش طرف باشید، می‌توانید بدانید که این بحث‌ها هر یک چه مکانی در کل موضع‌گیری سیاسی این جریان دارد، و پافشاری آنها بر این یا آن گوشه بحث از چه حکمت سیاسی‌ای برخوردار است، اما مشکل ما اینجا است که چرا آقای نوراتی، که قاعدتاً محظورات تونی کلیف و حزب او را نداشته، چنین راه دور و درازی را در نقد نظرات ما پیموده، چرا به چنین تبیین پیچیده، بی‌انجام، و ذهنی‌ای چنگ انداخته، و در مقابل بحث ما (که قطعاً می‌توان بر کمبودها و اشکالات متعددی در آنها انگشت گذاشت) چرا چنین بحث‌های رازآلوده‌ای را قرار داده است؟

این سوال آخر برآستی محتاج جواب است، نتیجه‌گیری‌های رازآلود و مفشوش

نورائی درباره شوروی و کلاً نقدها منسجم و از مواضع مارا نمیتوان به انگیزه او برای دفاع از مواضع سیاسی معینی نسبت داد، یا دستکم چنین چیزی از مقاله‌اش مشهود نیست. بی توجهی نورائی به محتوی و ما به ازاء سیاسی - عملی مناظره سوشیزی و بتلها یم، و نقدها از آنها، (جنبه‌ای که در مقالات حکمت و من تصریح شده بود) شا هد دیگری است. نورائی بحث خود را نیز تا سرانجام منطقی اش در عرصه سیاسی پیش نمیبرد، و گویی به نتیجه پراتیکی آن واقف نیست. بنظر میرسد نورائی صرفاً از زاویه علمی نسبت به مسأله حساس است. این البته بخودی خود عیبی نیست، و ما نیز در تمام طول این نوشته کوشیدیم از همان زاویه صرفاً علمی نادرستی بحث او را نشان دهیم. (هیچ بحثی را که بهر حال در قالب علم عرضه میشود نمیتوان صرفاً با رد نتیجه‌گیری سیاسی اش - و در اینجا با یدگفت با بی نتیجه‌گیری سیاسی اش - مردود اعلام کرد.) گذشته از وجه سیاسی مسأله، از لحاظ نظری صرف، علت اغتشاش نورائی در درک مارکس از سرمایه‌داری را، همان‌طور که در ابتدای مطلب اشاره کردم، می‌باید در سلطه روایات و تعابیر پوزیتیویستی و آمپریستی از کار مارکس و بویژه از کار پیتال مارکس جستجو کرد. آموزشی از "اقتصادیات" مارکس که امروزه رواج دارد (بیشک بدو به سبب دهه‌ها پراتیک اجتماعی غیر پرولتری احزاب و جریان‌اتی که بنام مارکسیسم و کمونیسم سخن گفته‌اند) یکسره مارکس را در کنار و در ادامه اقتصاد کلاسیک بورژوایی می‌فهمد و همان‌طور نیز نشر میدهد. این چنین روایتی از "اقتصاد مارکسی"، که آگاهانه یا نا آگاهانه به همت آکادمیسین‌های دانشگاه‌های بورژوایی رواج یافته، نقد مارکس به اقتصاد سیاسی کلاسیک (یعنی نقدها بر رکن برتبین علمی بورژوازی از مناسبات جامعه خود) را تا حد مشاهدات آمپریک از کارکرد سرمایه‌تنزل میدهد. این هیچ معنایی ندارد جز قلم‌گرفتن تمامیت متدولوژی و شناخت‌شناسی مارکس، ما تریا لیسم تاریخی، دیالکتیک، و ما تریا لیسم پراتیکی که از بنیاد نقطه مقابل سنت آمپریسیسم و پوزیتیویسم است. یعنی این نوع "آموزش" در قدم اول وحدت علمی آثار مارکس را مُثله میکند. برخورد علمی با نقدها بر کار اقتصاد سیاسی بورژوائی، تنها از زاویه متدولوژی و شناخت‌شناسی مارکس مقدور است؛ همان مفروضاتی که از لحاظ سیاسی - پراتیکی معادل است با حرکت از زاویه جنبش طبقه کارگر، و با هدف کنار زدن موانع نظری حرکت این جنبش برای برچیدن مالکیت خصوصی و محاء کارمزدی. فقدان جهت‌گیری سیاسی پرولتری در برخورد به کار مارکس، در عین حال بمعنای عدم انجام علمی از همان گام نخست نیز هست.